

بسم الله الرحمن الرحیم

و الاعتصام بکرمه العمیم ؛ ستایش و سپاس بی اندازه و قیاس صانعی و حکیمی [illegible] صنعش

بازار کائنات بجواهر ثوابت و سیارات آراسته داشت [illegible]

حکمتش دینار آفتاب و درم کواکب در بازار روزگار روان گردانید [illegible]

درج سینه‌ها بجواهر دُرر و دراری پر گرد و گنجینه سینه عارف از معارف پر گوهر ساخت

حکیمی که جوهر جان پاک را بجواهر عشق و مهر با آب و خاک پیوند داد و [illegible]

انسان عظیم الشان را بجوهر زبان و دانش [illegible] که [illegible]

[illegible] تصنیف [illegible]

[illegible] بنده نوازی [illegible] افلاک [illegible]

[illegible] منظران [illegible]

1

[illegible] بنده با خاک راه برابر ساخت عالم آرائی که شمع کافوری صبح

از شعله آفتاب روشن کرد و [illegible] چراغ کوکب منور

[illegible] خامه قدرتش نقشی بر آب زد و [illegible]

[illegible] قدرتش [illegible] داد [illegible] چون قطره

آب [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ از شعاع کرمش لعل بدخشان [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] وجود [illegible] ترکیب [illegible] فلک [illegible]

[illegible] وحدت [illegible] کثرت استخراج نمود [illegible]

[illegible] عشق [illegible] رونق و رواج یافت [illegible]

[illegible] مازاغ البصر [illegible]

[illegible] مسند نشینی [illegible] دولت و شوکت [illegible]

فراخ پهنای جهان [illegible] دوام و خلود [illegible]

[illegible] افلاک [illegible] پاکش [illegible]

[illegible]

که مکان زلزلت هم و کمان از دو بدن در رکاب او جز آمده مایه اسب ...
صدف وجود را در یتیم نقد حقیقت بینش از کون و مکان گذشته در اوج لامکان
جولان نکند و بحقیقت ... زهره مسکر به کاوش نه گرد جهان برگردانند
راه خلاف در رستگاری آدم از ظلمات عدم به پرتو نور نخستین او شد ...
و خلاصی عالم از فرع اعظم بوسیله شفاعت او حاصل شد بیت ز ظلمات عدم
برآورد بشر را آدم ÷ ... در بینش هم ... ÷ چو چرخ ...
بر ریاهای قیامت ما ÷ ... گسترده ... ÷ محرم راز ...
مظهر اسم اعظم الله ... العارف العدم ...
ابوالقاسم محمد العربی علیه من الصلوات و تحف التحیات و علی آله
و اصحابه جمله معدن الهدایه و نجوم فلک الهدایه اما بعد چون ...
... فی الحقیقه محمد منصور ... رساله در بیان احوال جواهر
جمله ترتیب نماید و ... اشرف و اعلی و احسن و اجلی جواهر
... جوهر ... وجود ... خلافت گوهرکان معدلت ...
چه دُرّ دریای کرامت و عطا ... گوهر ... شکوه و شوکت ...

۲

چه دریا و کوه عالمی بصورت یکی از آحاد بنی آدم برآمده جهانی در کسوت
تحقیق گشته بیت بهر اعظم در نمی پنهان شده ÷ در سر تن عالمی پنهان شده
... خواهم ... ÷ تا بگویم شرح آن رشک ملک ÷ لاجرم ...
از احوال این جوهر ... در سلک احوال جوهری ... کشیده در دو فصل
فصل اول معدن این در لطیف و مصدر این جوهر شریف صاحب قرانی
... نقش بند خیال تصور تشبیه و امثال او نتوانند ...
بخشش گیتی ... چشم روزگار قرین او شبیه را ندیده ... همایش
فلک هفت اقلیم ... گرفته از ... رتبه ...
... از شربت عذب عدالت ... حلاوت مظلومان ...
... سایه چتر ... خورشید ... چشم امید
مظلومان ... رتبه ... شده ... زمان ...
... فرش ... شده که بر رواق نه پایه ...
تیغش ... کلک ...
... در سینه ...

خورنق انش خوان شفق را از دیده خورشید می چکانند چابک سواری و اگر باره باد
سرعت نهیب دهد از مرکز خاک به بالای افلاک چمانه کمند افکنی که اگر
کمند کیانی در کفش ایام گذشته افکند باز گردانند کمانداری که بیت زمانش
شب تیره بر چرخ زیر ؛ کشد سرمه در چشم سوزن به تیر ؛ اچنیکه دوران
کعبتین اختر افلاک در کاسه گردون کرده اند نقش خلاف مراد او بر نشسته
ضرورت نیست وجنبه انگشتان جنگجوی رخ بسوی او نهاده اند ایشان الا
بیکدست بلند از آب و آتش تیغ ساخته در پای سهیل [illegible] ماتم اعدا
عجب نیست در رایت آسمان پیکرش با نصرت و فیروزی همرکاب دولت
عجب آنست و رای پیر و بخت جوانش با جوش شیب و شباب انقلاب در
منبع لباس [illegible] بیت به رزم اندرون روز بازی برد ؛ به بزم اندرون گیتی ماه فروز
نما [illegible] ؛ گشاینده گنج بخشش امید ؛ فزاینده که
آورد کاه ؛ [illegible] شنده غمن ز ابر سیاه ؛ صفحه ضمیر منیرش محک معاشر
حقایق و لوح خاطر خطیرش مهبط انوار دقایق و علمای عصر از فیض
کلمات حکمت آمیزش حل مشکلات میکنند و فضلای دهر از پرتو عبارت گهر

افکار

افکارش کشف معضلات میفرمایند السلطان الاعظم الاکرم الخاقان الاجل
الافخم مجدد مراسم الحنیفیه محیی مآثر الدوله العباسیه موعود الآیات الساطعه
مفیض النعم السابغه مستدل الدهر عن طبایعه الالهیه المؤید بالرئاسه الابدیه
السلطان ابن السلطان ابو النصر حسن بهادر خان خلد الله ایام الزمان
زمانه و افاض علی البریه بره و احسانه **فصل دوم در صفات آن** صاحب دولت
در قاف تا قاف از احسان و الطاف بیکران او محظوظ گشته اند و تمامی
رعایا در کنف حفظ او از فتنه آخر الزمان محفوظ شده اگر شحنه مهر و قهر آن
در کنبه گردون ویران کنند و اگر معمار [illegible] نماید از خشت فلک
بجستها [illegible] تا ماه دگر دانند چوبان حمایتش [illegible] میشش از
پنجه گرگ ستم [illegible] و میزبان الطافش مهمان [illegible] ویرانه
بیگانه [illegible] کف کرمش رزق [illegible] عمیم
قفس [illegible] عامه خلایق را [illegible] گشته بیت عقده مروارید باشد قطره باران که
از کف دریا نوالش بخشش آموزد سحاب ؛ رای منیرش ثالث نیرین بلکه
فرازش فوق فرقدین در ایام معدلتش جز [illegible] عقول میکنند

تاراج کننده خیل رعیت گاه رباکرده زلف گاه برگیت فتنه و آشوب
جز در چشم و زلف بتان یافت نمی‌شود و سیلاب سرشک جز در چهره
عاشقان صورت نمی‌بندد و در چمن دهر غیر غنچه گل خونین دلی کو و در دور
او جز ساغر خم کامی که یافت نظم لطفش بکرم جاذب چه چاره کنند ؛ عیش ستم
از زمانه آواره کنند ؛ در موسم عدل او صبا زهد ؛ آن پاره پیراهن
گل پاره کنند ؛ شاه جمشید بزم رستم رزم سکندر نگاه دارا دربانی
بیت خسرو خصم شکن فلک شکوه ؛ دوحه شجره الخلافه شجره دوحه العدل والانصاف
ایده الله بین بریه المجتهد فی اعلاء کلمه سبحانه خلیل الرحمن ابوالفتح خلیل بهادر خان
آن خلیفت و چمن قدم در میدان روزگار نهاد بتان غرور پیدا و سلاطین نامدار
ابراهیم وار پاره پاره گرد و شکست و لشکر قاهره خذلهم الله مقهور و مغلوب حضرت
لازم آن دولت اوره کرده‌اند خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی عامه العباد
بره و احسانه ما خرج الدرر من الصدف و وقع السهم علی الهدف اما بعد
بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقالت است مقدمه در مواد اجسام
معدنی و کیفیت تکون ایشان و امور متعلقه بآن مقاله اول در جواهر و در وی بیست

باب و خاتمه باب اول در در باب دوم در یاقوت باب سوم در زمرد
باب چهارم در زبرجد باب پنجم در الماس باب ششم در عین الهر باب هفتم در لعل
باب هشتم در فیروزه باب نهم در پازهر و سایر احجار متکونه در حیوان
باب دهم در عقیق باب یازدهم در اشباه یاقوت باب دوازدهم در جزع باب
سیزدهم در مغناطیس باب چهاردهم در سنباده باب پانزدهم در دهنه باب شانزدهم در
لاجورد باب هفدهم در مرجان و بسد باب هجدهم در بلور باب نوزدهم در یشب باب
بیستم در یشم خاتمه در احجار متفرقه و نسبت جواهر با یکدیگر مقا
لت دوم در فلزات و در وی هفت باب و خاتمه باب اول در طلا باب
دوم در نقره باب سوم در مس باب چهارم در قلع باب پنجم در اسرب
باب ششم در آهن باب هفتم در خارصینی خاتمه در مرکب از فلزات و
نسبت ایشان با یکدیگر مقدمه موجود اگر محتاج الی الغیر نباشد واجب الوجود
بود و الا ممکن الوجود و اگر در موضع باشد عرض بود و الا جوهر و جوهر
اگر قابلیت نزاید که سه ابعاد متقاطع بر زوایای قوایم در وی فرض کنند
مجرد بود و الا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام مختلف الطبایع باشد

بسیط بود و الا مرکب و مرکب یا ترکیب او مستتبع صورتی نباشد مانند بخار
و دخان یا باشد و آنچه ترکیب او مستتبع صورت بود و اگر آن صورت
[illegible] و تغذیه و تنمیه و تولید مثل و احساس و حرکت ارادی و
نطق تواند بود آن مرکب انسان بود و اگر از این جمله بجز نطق تواند بود
حیوانی دیگر بود نبات بود و اگر بجز تغذیه و تنمیه و تولید مثل هیچ
نتواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است ذائب و حجر و
ملح و کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی الترکیب است یا ضعیف الترکیب و قوی
الترکیب منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف الترکیب یا منحل بشود به سبب
رطوبت بسهولت مانند شب و زاج یا نمی‌شود به واسطه دهنیت و دوالت مانند کبریت
و زرنیخ اول قسم اول است و ثانی قسم دوم و سیوم سیوم و چهارم چهارم
و مراد از قسم اول بعینه مذکوره جواهر ابدانند لیکن این جواهر و مانند اجسام ذائبات
آمیخته شده بجوهری ترابی آمیزشی استوار و بعضه از آنکه از طبایع حرارت مطبخ
یافته اکثر آن به واسطه مصادفه برودت منعقد شده و بعضی به واسطه دهنیت و دوالت
غیر منعقد مانده و از جهت عدم انعقاد این بعض اجسام دانسته فابسته منطرق

٥

دارند و آن جوهر ابدی و مانند اجساد است بعد از آنکه بسیار به سبب استیلای
انعقاد یافته و منقلب شده بجوهری ترابی و به واسطه آنکه در همه جمیع اجزا جیوه
منعقد نمانده اجساد قابلیت تطرق ندارند و چون انعقاد اجساد به سبب یبوست کامل غیر
نیست ممکن الحل است بخلاف بعضی منطرقات و در گداختن آن احتیاج به تحلیل
و آن جواهر ابدی و مانند اصلاح است مانند شب و نوشادر بعد از اختلاط به دخان
لطیف کبریتی آن را به واسطه برودت انعقاد یافته و منقلب بجوهری ارضی شده و چون
ناریه نوشادر در مشتر از ارضیه است بالکلیه منعقد نشود و آنچه مانند زاج است
اشتمال بر ملحیه و کبریتیه و حجریه دارد و در قوت بعض اجساد و دانسته هم بنفسه
منفصل و در سطوحات مذکورات و آن جواهر ابدی و مانند کبریت است به واسطه استیلای
حرارت آمیخته شده با جواهر آبی و ترابی به وجهی که از امتزاج ایشان دهنیت
تکون پذیرفته بعد از آن مصادفه برودت انعقاد یافته و چون سایر اجساد و دانسته
منحل نمی‌شود با جوهریت زرنیخ شده زرنیخ باشد به اضافه سایر اجساد و دانسته
بود و تجربه معلوم و زرنیخ بر آنچه کبریت منعقد نشود پس ترکیب ایشان
از زرنیخ و کبریت باشد بر وجوه مختلفه و اگر مانند مذکوره است و صابغ بود دیگر غیر

و عاقد است سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد
شود و اگر در کبریت قوت غبار عقد ناریه بود طلا متکون یابد و اگر در وی قوت محرقه
بود مس حاصل شود و اگر کبریت پاک و [illegible] بالا زیبق قلعی حاصل
شود و اگر کل واحد از کبریت عاقد و ماده منعقده به اجزا ارضی مخلوط
باشد آهن تکون پذیرد و اگر عاقد ماده مخلوط ضعیف بود اسرب در وجود آید
و بواسطه ضعف عاقد انعقاد اسرب استوار و محکم نیست و بدانکه کیمیاگران
از ترکیب زیبق و کبریت جواهری جسمی سازند و این جوهر را مشابهی نباشد
بالعض [illegible] دانسته است چنانچه فن وصف شود و اجساد مذکوره مرکب از
زیبق و کبریت اند لیکن فعل صناعت بمرتبه فعل طبیعت نمی رسد و از کلمات
شیخ ابو علی سینا در کتاب شفا بیان کیمیا و کیمیاگران را در دست نیست
قلب حقایق نتوانند قلب حقیقی و غایت آنچه بران دست می رسد تغییر کیفیات
و صفات است مثلا میتوانند و برخی را سرخ رنگ کنند تا مشابه طلا گردد یا سفید
کنند تا مماثل نقره گردد و همچنین قادرند و اگر عیب ها و نقصان زایل کرده شود
لاکن قوت عقول به تعبیر و تبیین فصول نمی رسد مقاله اولی در جواهر لفظ

جواهر موضوع است بازار حجر معدنی تخصیص یافته با حجار شفاف ثمین چنانکه
لفظ ورد موضوع است بازار شکوفه تخصیص یافته لکهای معارفه باب
اول در در و آن را مروارید و لؤلؤ نیز گویند و بعضی گفته اند که لؤلؤ مخصوص بزرگ
نیست فصل اول در صفات مروارید [illegible] جواهر است و بعضی برآنند
که از جنس استخوان است و از عجب آب و رنگ منتظم نمود [illegible]
که سفید و صافی براق آبدار است و [illegible] به اعتبارات مختلف [illegible]
و مجی و عیون نیز گویند و شکری و سفیدی او با سرخی و زردی آمیخته است
و نبی و سفیدی او مایل بزرد است و وردی و آن را زردی بود و برخی زرد
آسمانگون و سفیدی او به کبودی ممزوج بود و فادسی و سفیدی او بسیار
و برخی و سیاهی زنده و [illegible] و سفیدی او بسیاهی آمیخته بود و در صافی
سرخ فام رازی و تیره گون را عمانی گویند و سرخ آبدار و رنگ او
برخی صافی زنده و سیاه آبدار و رنگ او به زردی زند و شمعی و رنگ او
میانه زردی و سبزی بود و شفاف نباشد و رخامی و جصی و تیره گون
و [illegible] آب بود و حکاکت و رضه خوش بود و گاه و طبقه محیط برنگی و طبقه [illegible]

برنگی دیگر بود مثلاً محیط زرد بود و سطح‌ها سفید و بعجب شکل منقسم شود

بمحوج دو کوه عقدان است و میبرد عرض آن اندکی از عرض عقدان بیشتر بود

و قاعده نصفی مدور و نصفی مسطح باشد و شیخی در پیرامون آن استوار کرده شود

مسدی باشد و فوق آن به لعش و قاعده آن به استقامت باشد

و عدسی در باقیه استدارات مذکوره حرهای او مساوی باشد و بعضی

که مدوری مستطیل است و سرهای او از میانه باریکتر بود و بعضی اسطوانی شکل

ریوند گویند و اگر سرهای او بغایت باریک شود شعیری خوانند و بعضی

که سرهای مسطح و پیرامون مستوی دارد و دو فی در طول او از عرض کمتر بود

و مخروطه مدوری شعت فراخ قاعده سر پیکت و شمعی مخروطی طول آن

و تفاحی و شکل او شبیه کرده تفاحست و نیم [illegible] شبیه بنصف کره است

و [illegible] ماعدای اینهاست و گاه باشد که بر نیم روی [illegible] باهم

وصل کنند و گاه باشد که پروانه در نقطه آن [illegible] و اقلا [illegible]

گویند و در قدیم الایام تمیز اقسام [illegible] پنج غربال منسوخ بعد از آن

غربالها کردند تا به پانزده غربال رسید و معهود چنان است که غربالها از

7

از پس [illegible] از پوست [illegible] سازند و به ترتیب در اندرون یکدیگر می نهند یکی

چشمه بسیار فراخ چشمه بالا و لا که از اصناف به غربال اعلی میزنند

آنچه از چشمه همه بیرون رود تحت الغربال دوره گویند و بعضی ایشان از آن [illegible]

صفر سوراخ نمی توان کرد در مفردات [illegible] دوازده بار چشم استعمال کنند و آنچه

غربال اول بر چشمه آن از همه خوشتر است [illegible] و بیشتر گویند در [illegible]

دو بیت عدد [illegible] اصغر [illegible] کمتر از آن متفاوت و آنچه در غربال دوم می ماند

و آنچه در غربال سیوم می ماند چهار صد و آنچه در غربال چهارم می ماند سیصد

و پنجاهی و آنچه در غربال پنجم ماند سیصدی و آنچه در غربال ششم می ماند دویست

و پنجاهی و آنچه در غربال هفتم می ماند دویست و پنجاهی و آنچه در غربال هشتم

می ماند صد و هشتادی و آنچه در غربال نهم میماند صد و پنجاهی و آنچه در غربال

دهم می ماند صد و بیستی و آنچه در غربال یازدهم می ماند صدی و آنچه در

غربال دوازدهم می ماند هشتادی یا نودی و آنچه در غربال سیزدهم می ماند

شصتادی و آنچه در غربال چهاردهم می ماند پنجاهی یا شصتی و آنچه در غربال

پانزدهم می ماند چشمه آن از چشمه همه اوسع است جمع دراز جهت [illegible]

مستکرهه و از جمله هر ده دانه هر متناسب یکدیگر باشند و روغن گویند
و ان دانه را هر متناسب نباشد قوه خوانند و حبه عبارت از دانه است
که نیم دانگ یا زیاده باشد و متعارف چنان است و بیشتر در عقدی
میکشند از جمله شش دانه از صدف تراشیده باشند و تتمه در ده دانه
اعلی و ده دانه اوسط و ده دانه ادنی باشد و در نامند بیا زنو بر نوبت و الله
منسوبات قمر است فصل دوم در مغاصات و در کیفیت تولد ان اگرچه
مغاصات در بسیار است لیکن در زمان ما در موضعی قریب سرانذیب
و در طول ان موضع از جزایر خالدات قع و عرض ان ق درجه است و بیشتر
و انچه در موضعی در نواحی کیش و طول ان موضع قد و عرضش درجه است
یافت میشود و انچه در محلی از توابع بحرین و طول ان قه و عرض ان
درجه است می باشد و انچه در نواحی جزیره خارک و میانه کیش و بحرین
تکونه می باید قریب است به دری و از قریب سرانذیب استخراج میکنند و دری
هم از دریای قلزم و دریای یمن و حجاز را استخراج میکنند بواسطه انکه بسیار
شفاف و غلیظ نیست اعتباری چندان ندارد و هر دری که در عمان بحار را خالی

ازلالی

۸

ازلالی باشد و کلف ان سیاه و منبع [illegible] میساید سفید و شفاف است و انچه
در کلف سیاه حاصل میشود سیاه فام و انچه در قریب سطح ان مسکون
میشود بواسطه تاثیر حرارت افتاب زرد فام یا سرخ فام باشد و انچه در جوف
ان در میان لالی بحسب وصف انکه رویده اند که درت خالی نیست و اما قدر بعضه
مغاصات لالی چهار پیمانه است و اکثر ان حب حب میان است و هر پیمانه باصطلاح
در اعجمت دنکون در در جوف حیوانی است صدف نام و جسم او در صدف
منفس محیط است و این حیوان لا گوشت و بالا سیمبران بلا [illegible] میکنند
و با گوشت او خلطی برج و قیمی مخلوط است و در میان گوشت و شاخ و سر ان بجز
صدف هم و در سر دهانی و از زنخی با هم [illegible] پهلو سینه ندو شکم او
لب ان صدف مرتفع است و از دهان تا صدف محرابی دارد و صدف محسوسی
منقاری مستقیم دارد و صدف فی نه کو رتین بر منسوال است و اگر خلاهر و
و اگر خلاهر و در هم کشد و بعضی با دندان و بعضی را خرطومی جنب ان صورت
و بان صدف دیگران سوراخ میکنند و انواع اصداف در اطراف دریا
بسیار است و بعضی متحرک باشند و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک

چنان است که حرکت میکند و در گلابی می شود و طیران دارد و اکثر اصداف
که در حوصله ایشان لآلی حوالی باشد موازی کف دستی معتدل باشد
و صدف فی ایشان بغایت خشن بود و اغلب اصداف کبار مروارید لالی عالی
باشد و از نعلم آنچه مروی است در اواخر فصل زمستان و ریاح صیف
اصداف را از میان بحرین محیط بجوانب و اطراف رانند صدف با نیت حیات
بر محیط آب شنا میکند و دهن صدف را در دار هیجان باران ابر بهار دارد تا در حوصله
او چند قطره گوهر شود و در بعض روایات چنان است که هنگام اعتدال و استیلا
باد شمال دریای آب را در حرکت و اضطراب آورد و اجزاء چند ایجا
از آب جدا گشته در سطح هوا جلوه گر صدف در طرفه موج گشته باشد
دهن باز کند تا در حوصله او منعقد گردد از آن اجزاء لایق او باشد
که از پس حوصله او چنانکه رحم نطفه قبول میکند قطره باران نیسان
با مراوفت دریا قبول کند و چند روز در قعر دریا قرار گیرد بعد از آن
بعد از آن چند روز بر سطح دریا استعلا جسته از اول صباح تا هنگام
و در بعضی روایات مراوفت استوا انشقاق میکنند و از وقت غروب

بهنگام

بهنگام طلوع آفتاب سر در نقاب آب کشند بعد از چند روز در همین شیوه
اعتیاد کنند بعد از چند روز اجزاء مائیه در حوصله او حاصل است منعقد
و منجمد گشته در قعر دریا قرار گیرد و بقدرت رب العالمین قطره آب
مهین دُر ثمین گشته فتبارک الله احسن الخالقین و بعضی از این دُر و زبر آب
استدلال کرده اند بر آنکه در ابتدا تولد نشو در آن خود است بعد از آن
بتدریج طبقه طبقه تکون میابد بر خود منکران پنهان نیست و از طبقه نبر گرده
لازم نیاید و تکون دُر بدین کیفیت بود و محتمل است و طبیعه صدف اقتضا کند
و در مکنون در حوصله او مانند صدفه محیط بر او نوبر تو بود از در لاله دان جوهری
مرئیست و در خلال این الدوله دانه خرما و دانه زیتون مجروح بود و در زبرجی
به امر کردگار در ابدار گشته بود و صنعت دیگر بمقتضی الالان کماکان بحال خود
باقی مانده و معهذا هر در حوصله صدف حاصل شود و نه تنها قطره آب
تواند و در خشاب شود پس صدف شبیه ریشه برآورد و مانند عروق اشجار
در زمین استوار گرداند و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در این حالت غلظت
حیوانی خلع کند و کسوت نباتی بپوشد و پوشیده نیست که حرکت او بعد از

استخراج از بحر چنانکه مذکور شد کمتر این رای است بعد از آن
در جوهر منحجر در حصه صدف نضج تام یافته بحد کمال و بهار رسیده
هنگام استخراج او باشد و اگر بعد از رتبه برچه حسن و بها استخراج
آن نکنند مانند میوه در بعد از اتصال بدرجه کمال به تأخیر رکنند (?) رونق و طراوت
و لطافت او زایل گردد و اورا طمعی نا ملایم حاصل شود و اعوجاج لآل
بواسطه ناهمواری مکان تکون ایشان است و ناتمامی بسبب آن مکان
تکون ایشان نیز دیگر صدفه مذکوره است و از نقص اصداف الوان
لآل تغییر پذیر شود از اول ماه نیسان تا آخر ماه ایلول در زمان رسیدن
آفتاب به [illegible] درجه [illegible] استخراج صدف از عمان میتوان
کرد و بعضی بر آنند در دو ماه استخراج توان و در باقی سال توان

فصل سیم در تمیز اصناف قیمت آن و احسن و اجود اصناف لآلی بحسب کمیت کبیر
الوزن است و بحسب کیفیت وزن لحمی ابدار سفید و بعد از آن مستدیر
و لحمی عینی و سطحی و رنگ عینی و زردی ثابت و پایدار است و رنگ
مادی سریع الزوال بود و ادون و انزل اصناف زردی است [illegible]

آفتی که بدانه رسیده باشد تمام مخلخل بود یا بسبب فصله و در هنگام
تکون ثقلی ماده او بود در شبه رنگ رنگ و صفره او را متغیر گرداند
گردانیده باشد یا بعلت تخلخل خراب بود یا در میان آن کرمی
یا قطره آب بود و بعیت (?) ثقبه دانه در زمان سفتن عیب ظاهر شود
چنانچه دانه فراخ ثقبه را بنصف بها و دانه یک ثقبه قیمت میتوان
لیکن در این زمان در نوبت دولت ترکان لت فرقه چند از آن
میشکنند و اگر ثقبه در میان دانه نشده باشد یا کج بود عیب باشد و آن
در دیگر ناحیه [illegible] مناسب اطراف را بر روحی (?) عیب بود چنانکه
اگر زوج داشته باشد قیمت دانه زیاده گردد و شاید که مضاعف
شود و دانه یکی را [illegible] عیب [illegible] و اورا واسطه قلاده سازند
و بزرگان خصوصا مخفی نمانند در قیمت سایر جواهر بحسب جلوه و رواج
و دیگر [illegible] و بعد و قرب کان و غیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمت
در این رساله ثبت شده قیمتی است متوسط میان ارزانی و گرانی
بحسب بازار مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد بدانکه قیمت ده عقد

دارد مقدار هر عقدی سه سدس مثقالی بود نصف و ربع دینار بیست

واگر نصف مثقالی بود دویست دینار و اگر نصف و ربع مثقالی بود چهار دینار

واگر مثقالی بود ده دینار و اگر مثقالی و ربع مثقالی بود پانصد دینار و اگر

و نصف مثقالی بود بیست و پنجه دینار و اگر دو مثقال بود سی و پنجه دینار و اگر دو

نصف مثقال بود پنجاه دینار و اگر دو مثقال و نصف و ربع مثقالی بود هفتاد دینار

واگر سه مثقال بود هشتاد دینار و اگر سه مثقال و ربع مثقال بود نود دینار

واگر سه مثقال و نصف و ربع مثقال بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار مثقال بود

دویست دینار تا سیصد دینار و قیمت عقدی واحد در چهار مثقال و نصف و ربع

مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اگر پنج مثقال بود شصت و پنجه دینار و اگر پنج

مثقال و ربع مثقالی بود هفتاد و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نیم بود

هشتاد و پنجه دینار و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود نود دینار

واگر شش مثقال بود صد دینار و قیمت یکدانه در خوشاب دار صحیح

شفاف و وزن آن یک مثقال بود هفتصد دینار است و اگر عقد

از جنس مذکور یک مثقال بود صد دینار و اگر چهار دانگ مثقالی بود پنجاه دینار

واگر نصف

واگر نصف مثقالی بود بیست دینار و اگر ثلث مثقالی بود پنجه دینار و بعضی گفته‌اند

که یکدانه در خوشاب دار و وزن آن موازی نیم دانگ بود چهار دینار و اگر سه

هشت دینار و اگر دانه که بود شش هفت دینار و تا دو دانگ بر این قیاس

که در وزن زیاده شود بها در باره گوهر و از دو دانگ تا ده دانگ هم تقدیر آن چهار دانگ

یک قیمت مضاعف شود و دانه در وزن آن دو دانگ و نیم باشد صد دینار

دینار تا دویست دینار ارزد و بعد از آن چون در وزن هیچ یکی زیاده گوهر قیمت

مضاعف شود و دانه در سه دانگ باشد چهار صد دینار ارزد و بعد از آن

تفاوت در وزن بیند اگر تفاوت بسیار در قیمت اعتبار کنند و قیمت

فام و سرخ فام و طاووسی موازی ثلث قیمت او و قیمت سبز و عدسی

و شمعی و نفطی نصف قیمت صحیح است و قیمت دیگر کمتر از قیمت

زیتونی و قیمت دیگر کمتر از قیمت باشد و عیوب است و بعضی را قیمت زیادت

از خواجه ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان دری که سه مثقال و دو دانگ

مخزون بود و مقوم ماهر آنرا به صد هزار دینار قیمت نهاد و در خزانه سلطان

مسعود عقدی از پنجاه دانه در شاهوار است دان ماهر در آن روزگار

مبلغ بیست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند و از استادان ابوالقسم مرتضی
که از فضلا بود در این اختصاص جوهری قیمت جواهر اسم معتقد مسکوک یگانه در
مدحرج بود مثل لؤلؤ دو مثقال مبلغ صد و بیست هزار دینار قیمت کرده گفته
اگر این در یتیم را صفت نکوی با انضمام هزار دینار ارزد بدین **فصل چهارم در**
خاصیت آن مروارید بارد رطب است و خوردن آن مفرح سودا است و درد دل
ترکیب دل تقویت نماید و اگر خون از گلو بالا باز دارد و چون با داروی چشم
بیامیزند روشنائی چشم را افزاید و رفع درد کند و اگر مسموم در سحق با روغن کاو بیاشامد
نافع بود **فصل پنجم در بیان اموری که بر بدن عارض اند و کیفیت علاج آن** مروارید که از گرمی
آتش بزردی مایل شود و اگر گرمی بدن محموم و توقف در مجمع نمناک در اثر
و لطافت او زایل کرده و از بوی های تیز مانند مشک و کافور و ملاقات
او با ادهان او را زیان رسد و او را حکاک با اشیاء خشن خراشیده
و خسته کرده و از وصل او دیه حریقه و مانند آن در وی سرکه خمیده و بوسیده
شود و تغیر رنگ و صفا در بعضی [illegible] صدف طاری شود یا در فرج داخل
در فرج طاری یا [illegible] هر یا [illegible] متغیر گرداند بجهتی و او را برق و لمعان نماند

جهت

تا قسم اول و دوم بعلاج و اصلاح باز حال نیاید و قسم سوم
علاج پذیر بود پس اگر رنگ او برزردی مایل بود آن زردی را بچند
طریق زایل توان کرد یکی آنکه او را در شیر الحجر جنب کند و هر سه روز تغییر
شیر نمایند تا زمانی که پاکی کدورت و صفره خلع نماید و لباس بیاض
و صفوت لبس کند و طریقی دیگر آن است که او را با دو جزء مساوی از
قلیه و صابون در کاسه گلین کثیف موازی و ساعت با آتش غیر مستقیم
ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنکه سه جزء ماسوی از کافور و محلب متقشر و سیم
مقشر سحق نموده در یکدیگر آمیزند و در او در آن کیرند و در ظرفی
آهنی نهند و قدری روغن کاو بر آن ریزند و به آتش ضعیف بجوشانند
طریقی دیگر آن است که او را بجماص اترج مالند و در جلا دهند و اگر رنگ
در سرخی مایل بود سه جزء از ماسوی کافور و شب یمانی و اشنان فارسی
در یکدیگر خوب کوفته به شیر تازه و او را در میان آن کیرند و نان را در خمیر
کیرند و در تنور نهند تا در خمیر پخته شود و حمره عارضی به بیاض ذاتی
انقلاب یابد و اگر تغیر در بلاسطه کافور [illegible] مذکوره باشد او را با مقداری

صابون دوباره بپزد رنگ ابداری دراندرون ظرف زجاجی نهند و قدری آب
بران ریزند و باتش غیر مشتعل بجوش آید و چنانکه کف بر آید برگیرند و آب
تازه کنند پس درابه آب پاک بشویند و خشک کنند و صاف و کدورت
به لفظ تبدیل نماند طریقی دیگر آنست که دُر را با قدری کافور یا قبل شیر در قطعه کرباس
به بندند و در ظرف زجاجی و دران قدری روغن المحلب با قدری روغن زیتون باشد
بر آتش ضعیف غیر مشتعل بگذارند و بشمارند تا یکصد درم بشمارد بعد ازان
بیرون آرند و احتیاط کنند اگر کثافت کامل و صاف شده فهو المطلوب
والا تا عمل اعاده طریقی دیگر آنست که قلاطی نوشادر و یک حبه بورق
و دو حبه زاج سه حبه قلقند بکوبند و در ظرفی آهنی کنند و بمقدار آنچه
مذکور شد که سراب بران ریزند و بجوش آیند بعد ازان در آب جیحه
نهند و چندان بگذارند و سرد شود و بگذارند و آب بدان بپاشند و قدری
نمک ابداری سحق در اندرون آن کنند و در کف نرم سازند و در سرابی
در مالند و چندان بگذارند و رنگ کدورت از سیمای مروارید آشکار
زایل گردد طریقی دیگر آنست در قطعه جبنه تازه را بقدر دانه شکافند و دانه

در درمیان

١٧

درو در میان دبه نهند و دبه را در خمیر گیرند و خمیر را در کوزه سفالین
نهند و سر کوزه استوار کنند و با آتش معتدل بپزند و بگذارند تا سرد شود
بعد ازان دانه را بیرون آرند و به کافور دو حیوان شویند طریقی دیگر آنست که
دانه دُر را که شیر ده روز در میانه ارد برنج مخمر دارند و اگر دُر الماس بدو تغییر دیگر
نظم راست شده باشد یا سوراخ او بسیار فراخ بود طریق اصلاحش آنست که دانه
مروارید در آب دارند و در آب در رنگ ... او بشستند با دو قطعه صدف
آبدار لطیف بقدر ثقبها برتراشند و ملصق سازند تا بچسبانند و از مصطکی دیگر سوراخ
کنند و اگر خواهند روی دانه صافی لالی از کدورت محو باشند و رنگ
ایشان بهیچ گونه تغییر و شبه نپذیرد و لالی را در شیشه با سه گونه و سر آن
محکم با ... درج استوار کنند و در محلی که نم دارد با به ... استیلای نم نهند و شیر و
با آنکه از صد و ده سال به نوبه از شیشه بیرون آرند و قریب ... عنبر دُر بیرون
بگذارند باب دوم در یاقوت فصل اول در صفات یاقوت نفیس نوع است احمر و اصفر
و ابیض و اسود و اخضر و الوان دیگر چند و کبود و نیلا و جوهر نیکاری
... براو بعضه ازتصاریف احوال ... در طور...

از خصایص نقصان با وج کمال رسیده علاسر و خفا را به لباس یاقوتی

تبدیل مینماید یا مصادف حرارت میشود یا مصادف برودت

کیفیت متوسطه میان ایشان و حرارت شدید است یا غیر شدید و برودت

یا قوی است یا ضعیف کیفیت متوسطه نایب بحرارت یا نایب به برودت

متکون از قسم اول لعل است و از دوم دوم و از سیوم سیوم و از چهارم چهارم

و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع اول شش صنف وردی و از عنابی

و بهرمانی و لحمی و سماقی و رمانی سرخ بهرمانی مایل بزردی است و رمحی وردی

به سفیدی و از آن سماقی بسیاهی و بهرمانی نام کلب سندی در

قدیم حرارت دور شده که و رنگ ان متوسط است میانه حمره و جمره نار

و رمحی دانه انار و بعضی بر آنند که بهرمانی شکوفه قرطم است و نوع دوم

دو صنف شمسی و نارنجی و کاهی و نوع سیوم و پنجم هر یک صنفی است

و نوع چهارم دو صنف شدید البیاض که شبیه اشعاع و آن قلیل الشعاع

ضعیف البیاض و این ضعیف تلف از صنف اول و ادون در نزل

از صنف یواقیت است و نوع ششم چهار صنف است ازرق و لاجوردی

و نیلی

و نیلی و ازرقی و در تحت هر یک از این اصناف بحسب قوت و ضعف

الوان و تغییر اوصاف فیما کثیر الاختلاف مندرج است و بعضی حکما

یاقوت را چهار قسم تقسیم کرده اند احمر و اصفر و اکهب و ابیض و طایفه

دیگر و رای از انواع اکهب شمرده اند و یاقوت همه سنگها بخراشد غیر عقیق

و الماس و از هیچ کدام خراشیده نشود غیر الماس و یاقوت را لمعانی است

و از جواهر غیر لعل بدخشان ان لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین تر است

و در دهان سرد نماید و یاقوت احمر در آتش سفید نماید و چون بیرون ارند

برنگ خود بود و اگر یاقوت را بکعب معین مثل ترد با مع الطبع با الماس بکعب

تراشیده باشند عجمی گویند و اشباه یاقوت احمر شش قسم جوهر است

لعل بدخشی و بیجاده و بعضی دگر گنند و گرکهن و گوسر گرگنه جوهری احمر بود است

و گرکهن جوهری است سرخ رنگ سیاه فام و در آفتاب شفاف می نماید

و گوسر سنگیست و بر رنگ هر یک از انواع یواقیت باشد و چون

جلا و اشباه مشابه جلا دیا یاقوت است گاه گاه میان ایشان اشتباه

می افتد و فرق میانه یاقوت و لعل بدخشی و بیجاده بعد از این معلوم شود

و تمییز یاقوت از باقی اشباه آن است که یاقوت ایشان نخراشد
و ایشان لعل بدو و تاب نار ندارد یعنی در آتش مقاومت نمیشود و پای
دار است بخلاف اشباه و گاه گاه میان بلور و بعض انواع یاقوت
سفید اشتباه می‌افتد و تمییز میان ایشان آنست که یاقوت از بلور
اصلب و اثقل است از طباشیر حکیم مروی است در آنچه که مواد و ابنات
متوجه صورت یاقوت و [illegible] است اگر قاطعی تکافی ایشان نشود که
کمال در اتصال بصورت ذهبی است میرسند و اگر قاطعی تکافی
نشود بر حسب اقتضاء آن صورة جنسی دیگر از اجناس و ابنات قبول
کنند همچنین مواد [illegible] را از احجار متوجه صورت یاقوت باشند
و اگر [illegible] لغایت حسن و بهار رسیده در سلک
انواع یواقیت منخرط [illegible] گردند و اگر صورت ذهبی مقصود نشد منتج گشته جنسی
از اجناس احجار [illegible] یاقوت از معدنیات [illegible] **فصل دوم**
در کان یاقوت و [illegible] در جزیره [illegible] در فسحت آن موازی
شصت و دو فرسخ است در شصت فرسخ و بعد از آن از جزیره سراندیب

قریب چهل فرسخ است کوهی با عظمت [illegible] واقع است
آنجا که آن را هامون [illegible] گویند و این کوه از غایت ارتفاع بمرتبه رسیده
که قلهای آن برابر جای گنبد فیروزه سرافرازی میکنند و در ارتفاع و
انبساط بمرتبه رسیده در فسحت میدان با عرصه گریبان برابری مینماید
بازرهنده پرواز اندیشه تفرج آن نمیتوانند نگاه نتوانند و بیک جهان کوه نظاره
طواف آن منزلگاه کوه و در هیچ حال کسی بر اعلای آن جبین [illegible]
در خاطر [illegible] قدم رونده به کمرگاه آن [illegible]
در [illegible] سپهر آن [illegible] صورت نسبه **نظم** [illegible] فرق فرقد یاقوت
سپهر لاجوردی سایه است * کهی اندیشه کعبه در رکنی لنگ * کهی [illegible] سنگ
نقبه چون چرخ اطلس رنگیا * طمع رخشنده الماس [illegible] * در میان جمهور جهان
مشهور است در حین خلیفه خطه خاک مسجود سکان افلاک متعلم علاء
متعلم علم الاسما [illegible] کارخانه کون و مکان واسطه حلق عقد جهان
آن گوهر [illegible] هم صفی * هم ملک و هم زر و هم صیرفی صاحب عهد
وفی ابوالبشر آدم صفی صلوات الرحمن علیه [illegible] به ارض الاسلام

جهان واین فرسنگ مذکوره زاهون منزل و مهبط آدم است و در سلک سنگ
ریزه کوه مذکور انواع یواقیت متحجر است مندرج است پس سنگهای ملک
مرکلک باران شمشیر آتش آهنگ برق حمایل که باره کوه بیکر اژدها
ابر شبیه دیگر گاه رعد فرو گرفته آن کمان قوس و قزح بر قسمه ریگ
کوه راهون تیر باران کند استیلا سیلاب سنگ ریزه را در دره کوه
تخلیص داشت آرد و در سلک پاره سنگ یواقیت رنگ رنگ مندرج
بود لیکن از لای دفع عین الکمال نیز عزت بر ناصیه حسن و جمال ایشان
کشیده باشند و از خمیره صنع الله در نهاد ایشان بهر رنگ میشوند لکن
مختلف است الا متحد دلی اختلاف ساخته بعد از آن چون بدست بازی
صیقل و جلا رنگ کدورت از سیمای مرات احوال ایشان بزدایند
هر بعضی را رنگی ظاهر شود و در همین جزیره انواع یواقیت میان لالی میباشد
لیکن جمیع از لالی اعلاست و در تاریخ سنه تسع و ستین و ستمائه هجریه
در شهر فی قریه طراز از اقلیم ثالث در طول آن از جزایر خالدات
و عرض آن لط درجه است و از مدینه طیبه با پنج نیم روز راه است کان یافتند

و کیفیت

کیفیت وجدان چنان بود که درویشی محمد عارف نام در قریه طراز کشن بود
و از کان مذکور یواقیت صفرا التقاط مینمود و کسی را بر آن اطلاع نبود
در تاریخ مذکور یاقوتی احمر کبیر یافت و مبلغی خطیر فروخت خبر آن
بسلطان زمان رسید و سلطان آن درویش را بصورت حال تفحص نمود کان
مذکور را محفوظ ساخت و بر آن موکلی نگاهداشت و بعضی بر آنند که در موضع
آن هندوستان غیر کوه راهون کان یاقوت است میان قریه سلا
سراندیب داوال ولایت حولو و صدو بجادل و طرخی سیلان
و صدر رود نیکوان بعضی حکما گفته اند که ماده یاقوت بعد از هزار سال و در دوره
سبز بشکند رنگ میگیرد و بعد از هزار سال بصورت یاقوت انتقال میگیرد
والعهدة علی من قال فصل سیم در تمیز اصناف و اطلاع بمراتب و قیمت آن یاقوت بهرمانی
در مراتب اعلی از همه یواقیت است بعضی جوهریان ترجیح رمانی بر بهرمانی میدهند
و بعضی ترجیح بهرمانی نموده اند بعد از آن نارنجی پس سماقی پس
ارغوانی و اعلی یواقیت زرد مشمشی است بعد از آن نارنجی پس کاهی
و احسن اصناف کبود لاجوردی و نیلیست و ادون از زرق و زیتی و قطعه

یاقوت رمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن ان نسوی باشد دو دینار
ارزد و اگر نیم دانگ بود قیمت ان هفت دینار تا ده دینار و اگر دانگی
بود بیست دینار و اگر دو دانگ بود پنجاه دینار و اگر سه دانگ بود صد دینار و اگر نیم
مثقال بود دویست دینار و اگر چهار دانگ بود سیصد دینار و اگر یک مثقال
بود هزار دینار و هر کدام از این اقسام که ممسوح بود قیمت ان از عرض (?)
شود و خواجه ابو ریحان بر ان است که قطعهٔ یاقوت بهرمانی یا رمانی ممسوح
عالی که از معایب خالی باشد بوزن پنج هزار دینار ارزد و انچه از این مثقال
زیاده باشد قیمت ان از زمن (?) ... بود و قیمت کلی نصف قیمت
از عیون (?) ... و قیمت ... عشر ... و قطعه یاقوت ارزد (?)
سفاف (?) خالی از عیوب که بوزن مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد و دیگر
بهمان دستور قیمت کنند غیر یاقوت سفید که قیمت تمام (?) بود و نقاد
قیمت اصناف بحسب جوده و رداءه اوصاف برخورد (?) ان جواهر
شناسی الماس ندارد از لعل و دست ... بحسب شروع طبیب کنجه
از یاقوت تحفهٔ مجلس عالی خلیفه متوکل ساخت خلیفه مذکور کیفیت

حصول ان

حصول ان پرسید او گفت مردم علاج زننده خاتون زن بار دون
الرشید کرد بعد از انکه منار الیها لباس صحت پوشید این کنجه با قدر
را از سیصد هزار دینار خریده بود بوی بخشیده بود دیگر نیمه پیاله با قوت
بمبلغ هشت هزار دینار نشابوری در عربی فروختند از خواجه ابو ریحان مرویست
که در خوارزم دسته کاردی از یاقوت سرخ بود چنانچه اگر میان ان
در دست گرفتندی از هر دو جانب کف رنگ ان پیدا بود فصل چهارم در
خاصیت ان یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک است و یاقوت ازرق و کبود سرد و خشک
و یاقوت ابیض سرد و تر و یاقوت اخضر قریب به اعتدال اگر یاقوت را
در کام و دهن نگاه دارند تفریح بخشد غم و اندوه از دل زایل گرداند
و حرارت غریزی بر افزاید و تشنگی فرو نشاند و در مفرح حرارت
... بیفزاید و بجهت ان دل را سود دارد و شرح توان داد
و قوت بدن زیاده کند و خون را صاف گرداند تا بحدی که گفته اند که اگر
بر کسی ... خون او دیر ترشح شود مسموم را سود کند و دیگر
با خود نگاه دارد از طاعون و غرق و صاعقه ایمن بود در لفظ گوهران با تجربت

شکسته باشند و خواص نوع اعلی اقوی بود والاختتام بالاصفه

بمنع الاسلام **فصل پنجم در معایب یاقوت و اصلاح آن نقصانهای** یاقوت را

پنج گونه عیب بشمرند یکی شبه شعره است که انرا شعره گویند دوم انست

که جوهر یاقوت خورده شده باشد بر مثال چوب پوسیده و این

قسم باصطلاح بازخواهد اصلاح نیابد سوم ان است که بر یاقوت

نقطه های سیاه مانند دانه سفیددان بود و اصلاح این قسم به ان است

که یاقوت را باتش عرض کنند اگر نقطه زایل شود فهو المراد و اگر زایل نه

شود یاقوت را سوراخ کنند چنانچه ثقبه بر روی نقطه باشد چهارم انکه

در میانه یاقوت فرجه بود و میان فرجه گردی یا غباری تراب باشد

و این قسم منحصر است در انکه یاقوت را سوراخ کنند بر وجهی

که منفذ بر فرجه رسد و انچه در فرجه گرد شده بیرون ارند پنجم مشبه

گردن است و در حین تکون برگه یاقوت می نشیند و رنگ صفوت

او را متغیر و مکدر میگرداند چنانچه در فصل دوم تقدیم بدو رفت و طریق

اصلاح این قسم انست که سنگ زیره که در اب حل کنند بسیار بای

یاقوت بمالند بشود و انکه سنگ زیره از نوع حجر الذهب باشد

و یاقوت در کوره نهند و دم میدهند تا زمانی که کدورت بصفا تبدیل

یابد و وقت نشان ان گداختن یاقوت در کوره اتش یک دم و اگر ان حصن

شبانه روز است و اگر یاقوت را از کوره بیرون آرند و شفاف و کامل صاف

شده باشد در همان مرتبه بمانند و دیگر اتش تازه بر وی نکنند بعد

در رنگ او تغییر نپذیرد و اگر یاقوت کبود بر زردی مایل شده باشد و اگر

در اتش بغیر مشتعل گذارند زردی او زایل شود لیکن اگر یاقوت در اتش بماند

سفید شود و همچنین یاقوت زرد اگر دیرگاه در اتش بگذارند سفید شود

از معظم اول مرا ست و یاقوت سرخ را از اتش حسن و بهای بیفزاید

و اگر بر جوهره او خللی ال باشد منبسط شود و اگر خللی پیدا باشد نباید

شود و طریق جلاء یاقوت انست که رجوع یا بنک را چندان بسوزند که

شبیه انکشت شود بعد از ان در اب نهند و یاقوت را بر روی صفحه مس

بمالند و جلا مانند و پر طراوت شود **باب سیم در زمرد فصل اول در صفات**

ان زمرد بحسب رنگ منقسم میشود به دو نوع دریکانی و سلقی و بکار

ذکر ائی و آسی و صابونی و ذبابی زنگوی سبز آبدار شفاف است در غایت
طراوت و عمق رنگی بی آنکه میل برنگی دیگر بود شبیه بعکس سبزه گاه
گاه در میان گیاه میباشد و ریحانی زنگوی سبز روشن برنگ برگ
ریحان و سلقی سبز سیراست برنگ برگ سلق و در بعضی زنگو است
رنگ زرنگ و کراثی زمردیست برنگ برگ گندنا و آسی زمردیست
برنگ برگ مورد و صابونی زمردی سفید تیره برنگ صابون و بعضی
بر آنند و صابون اسم معدنیست و ذبابی کمروزه و صفوة منقسم بشوند
بر صیقلی و ظلمانی و صیقلی زمردیست و از غایت صفا جوهر مانند
آهن صیقلی که روی در آن توان دید و ظلمانی زمردیست و بر خلاف
صیقلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و شدت لوست و عدم
صبر بر نار از جمله صفات و علامات در زمرد بدین علامات
امتحان زمرد باید از مینا و سنگها و بردی شبیه بشود و تمییز زمرد
از لشم و لعل و مینا بر جلا توان کرد چه مثل سفال صبر بر صلابه
که جلای سنگ لشم و لعل و مینا بخلاف زمرد در باین جلای ازرار

دارد نکته

19

دار گوی منقطی مخوف را قصبه گویند و گاه باشد که چند قطعه زمرد بر روی
صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن صفحه را بهشتر خوانند و از گوی
عقد را بر زمرد دستولیست فصل دویم در زبرجد اصناف و مکان و تکون آن
اخو مدینه اسوان از اعمال قوص از دیار مصر و طول آن از جزایر خالدات
با عرض آن در درجه است گویند چنین اندیشه بود و پس آن سپ باید چند
و چند گل از آن کوه مکان تکون زمرد است و چون کار زمرد حفر کنند
طلق منتجح شود بعد از آن خاکی سرخ بدید آید و در میان آن طلق رجو
الترکیب باشد و با آن طلق ریز باز زمرد جنس ممتخجه باشد بعد از آن
زمرد بتفصیل آید و اگر خاک این موضع بجنبند و در میان آنها ریزهای زمرد بیشتر
در کمابیش بجود بود و در ارض حجاز زمرد صبرانی تکون میباید و دراز این
جهة اغلب زمرد را عربی گویند و از ملبس حکیم مرویست در الجوهر باید
در ماء زمرد است بواسطه توجه بصورت بهیئت با قوتی احمر سرخ بشود
بعد از آن بسبب مصادفه بر قوت اجزاء منعکس شده مستحکم و از آن
آن سیاه می شود باز حرارت بر او استیلا می یابد و برنگ بیرون

دانند و ان بوسیلهٔ حفظ احتراز از ظن هر جاهل باشد که مزج میکنند و از
امتزاج ایشان حضرت تولد می یابد فصل سیم در تمیز انواع زمرد و قیمت
ان احسن انواع زمرد رمانی است چه او جامع خواص جنس زمرد است
بلکه انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست بعد از زمرد رمانی ریحانی
ادون انواع زمرد صابونیست و قطعهٔ زمرد رمانی ممسوح عالی و از
عیب خالی باشد و وزن ان درمی باشد موازی پنجاه دینار می ارزد
و اگر سه درم بود موازی دویست دینار می ارزد و اگر پنج درم بود هزار
دینار و قیمت ریحانی سه ربع و قیمت صابونی نصف سیس قیمت
رمانی است و قیمت سایر اصناف متوسط است میان قیمت ریحانی
و صابونی و زمرد از شکستن نقصانی چندان نمیشود بخلاف جواهر از قیمتی
معین الدین نامی و مشرف معدن زمرد بوده مرویست و در معدنی
و از انعام معدن شده میگویند قطعهٔ زمرد مستقیم در میان طلق یافتند
و در زمان استخراج شکسته شد کسور آنرا وزن نمودند هفتاد و هفت درم
بود و در شب قطعهٔ مذکور قطعهٔ زمرد رمانی از شش درم نیکوتر یافته بود

هم ازدی

هم از دی مرویست و قطعهٔ زمرد ریحانی یافتند بعد از حک و جلا
دوازده مثقال بود جوهریان دمشق از انها بسی هزار درم در سلک تقویم
کشیدند و گویند خلیفه و فنون مامون لیپه هارون الرشید نگینی
زمرد از و مثقال بمبلغ سیصد هزار دینار خریده از خواجه ابو ریحان مرویست
و ابحاث بالشوکت و جاه خوارزم شاه قدحی از زمرد بمقدار یک تر از و داشت
فصل چهارم در خاصیت ان علاج زهر از مزاج زمرد بارد
و یابس است اگر ذکی زمرد که در مفرح بارد و بسموم دهند از سم
خلاص یابد بی انکه در پوست و موی وی نقصانی واقع شود و اگر قطعه
زمرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نماید و از صرع و خلاب رباسان
دیدن امنی بخشد و معده و کبد را نافع بود و حیوانات ذوات
السموم را از حامل ان اجتناب بود و از این جهت قلاده زمرد در گردن
اطفال حکام میکنند و جب برین جان در کتب سر محررون بار که
که اگر افعی بلوحی نقش زمرد کنند فی الحال کور شود و لیکن از خواجه ابو ریحان
مرویست و ابحاث ورجه خوارزمشاه عقدی زمرد در گردن افعی کرده

یکسال در شیشه محبوس داشت بعد از آن هیچ خللی در چشم وی نگشت
فصل پنجم در معایب آن بهترین زمرد اختلاف رنگ است و املا باصطلاح
حکاکان که گویند عیبی دیگر است و جوهری غریب مانند رنگ
یا خاک وی بر آن ممتزج باشد با علامه ازرق برفی نشسته باشد
و چنین اکثر افراد زمرد مستوی الشکل و ممسوح است اگر قطعه مجمع بود
ممسوح نباشد عیب بود و بعضی جوهریان تشعیر را از شبه فرق کنند
و قلمی و زمرد در آن حال باشد عیب میشمرند و اگر برفی زمرد اندک
سفیدی باشد بیان نمک و قدری شب یمانی با روغن خوش بسایند
و در آن بمالند تا بیاشود و طریق جلای زمرد است و بکیلا یاقوت
جلا دهند بر چرخ مس بعد از آنکه اولا بر چرخ اسرب نرم کرده باشند
باب چهارم در زبرجد فصل اول در صفات آن حکیم ابو النصر فارابی و بسیاری
از حکما بر آنند که زبرجد بعربی لفظ زمرد است و چنین ملاحظه ثبت
و بعضی گمان برند که چنین ملاحظه است که از زمرد الطف و اصفی
و اشف است و در رنگ آن شش نوع میشمرند چون زبرجد بزرگ کثرت

زبرجد ضعیف کثرت زبرجد معتدل کثرت فصل دوم در کان زبرجد
و کیفیت تکون آن کان زبرجد زمرد است و همانا مادهٔ زمرد را بواسطه
ضعف حرارت لینی در جسم و نقصانی در رنگ پیدا آمده و چنین
خلعت زمردی پوشیده کسوت زبرجدی پوشید شناسی ایران
و در زمان فی صبح زبرجد در معدن پیدا نشد و گنبهای زبرجد که
در میان است از جاییهای قدیم است و در ثغر اسکندریه از اقلیم ثالث
واقع است و طول آن از جزایر خالدات ... و عرض آن ... در جبال
استخراج میکنند و گمان برند که از لعبت گنجهای ذو القرنین
و پوشیده نیست که این کلام موید قول بعضی است که گفته اند که در
اثنای آنکه سلطان عظیم الشان سکندر کیستان جامع ریاستین
اسکندر ذو القرنین در طلب آب حیات مراحل ظلمات قطع
بسوادی رسیده و چون دیده ها نور از درخشش در آن اثر ... و مکهان
لطف از جواهر و اطلاف حرسه ها و بس زرین ثال قب
عنف تا بسیده کشته و زراغ سیاه قائم ظلام با لها فرود کرد اشته

ان بیند انجیر المیان لشکر بشکند و او را فتح دهد سنگ زبرجد
سواد و خصب و الندامه است کسی که نگینه از این سنگ زبرجد برگیرند
شاخ مراد او نشر میوه ندامت بار آورد و کسی در این جهت بر آن نباید
و اعراض کنند اخر الامر از جام ثمن شیشمانی نوشد که بعضی لشکریان
بندی از آن برداشتند و بعضی بگذاشتند چون از ظلمات خلاص
یافتند و از زبر آفتاب اطلاف و اکناف جهان چون از نور معرفت
دل عرفان روشن گشت در آن احتیاط کردند زبرجد بود که برداشته
آورده است دست حسرت بر سر می‌زد و کسی که برداشت بر قلت بعضی
تاسف می‌خورد و از این جهت زبرجد را احجار النادم گویند **فصل سوم در تمیز**
انواع زبرجد و قیمت آن زبرجد معتدل اکثر بیست و پنج قیمت مثقاله
روشن شفاف و پر طراوت باشد و نیم درم از جنس زبرجد المبیع کمتر
در معرض تقویم آورند **فصل چهارم در خاصیت آن** چون حکما سابق زبرجد را
چیزی علیحده نشمرده اند خاصیت آن بیان نکرده اند و بعضی متاخران
بر آنند که اکثر از نظر برهی تقویه بصر کند **باب پنجم در الماس فصل اول**

در صفت الماس الماس نوعی است سفید شفاف مانند آبگینه و فروغی
از بنی و سفیدی وی بایی بر زرد و سبز و سرخ و سیاه و رنگی
دو نوع اول از این کشیده و منتفیض اند بخلاف سایر انواع الماس
الماس بغایت نادر الوجود است بلکه اکثر افراد الماس را اضلاع باشد چون
بر سندان نهند و بر سر بکوبند بر آن زنند شکسته نشود بلکه در سندان
فرو رود و طریق شکستن الماس آن است که در میان اسرب نهند و مطرقه
بر اسرب زنند و الماس در میان آن شکسته شود و بعضی بر آنند که
اگر الماس را بقدری صمغ گیرند و در میان آن نهند و جسمی صلب بر
زنند الماس شکسته شود و جمعی بر آنند که اسرب بر سندان
از بالای آن می نهند و الماس را بر سندان بگذارند و اگر بجای اسرب
قطعه موم یا پاره کاغذ بنهند همان فایده حاصل شود و الماس را با طلا
علاقه طبیعی هست چنانچه اگر ملاقی طلا شود در وی آویزد و خرده های زر در وی بچسبند
و مس آن را با الماس میلی بدرجه مرتبه است که مثل وی بر آن بچسبند
و میخواهند که در طمع کنند معاشی از بکار صاحب اعتبار روایه کرده در قیمت

از الماس را اضواء مختلف الوان است چنانچه اضواء آن در سطح جسم
قابل ضوء که مقابل او باشد بلون قوس و قزح می نماید مشهود و حکما
هسته این قسم را عزیز میدارند و به ان تزیین خواتیم میکنند و
نمیگذارند که از بلاد هند بیرون برند و فرق میان الماس و اشباه آن
آن است که الماس در نار با هدار لمعه و اشباه تاب نار نیارند **فصل**
دویم در کان الماس و بیان تکوّن آن در کوهی از نواحی شرقی کشور هند و هندوستان دره
واقع است که مقعر آن دره است از شدت عمق با مقعر افلاک
دعوی محاذات میکند و قعر آن از غایت پستی با مرکز خاک لاف
زبر دستی میزند فکر عمیق بعمق آن نمیرسد و نظر دقیق راه در اطراف
و جوانب آن قدم نمی لغزد و قعر دره مذکور کان الماس است و در اندرون
و نواحی آن ماران اسیر آتش فعل متوطن اند در یک جمله
بلکه بیک نظر چنانچه در کتب طبی آورده اند خاک کرده حیوان را بر بالای بینه
و چنین بواسطه خشونت مزاج متوطنان و عکس هوا و صعوبت با کمی میسر نمیشود
و صلاه گوشت به اندرون می اندازند و قطعهای الماس بر آن میچسبد
دهقان

۲۴
و دهقانان با سرعت بسبب احتراز از آتش که در آن سرزمین نشیمن
دارند استخراج لحوم مینمایند و دران نواحی میخورند و قطعهای الماس که
می مانند و جمعی در مواکب کان مذکور بعد از تفحص و تفتیش قطعهای الماس که
حسب تفحص دران نواحی می یابند و اگر آنچه می یابند بمقدار خرد ریزه
بالمقدار حبی و قطعه رکیبه نادر می یافتند و بعضی برانند در الماس در کان
یاقوت تکون می یابد از ساس حکیم مروی است در الماس جوهری ذهبی است
و بعضی برانند در ماده بصورت ناهموار است اگر بواسطه مفرط منعقده
شود در وحلی و مقارن بلوحه باشد الماس کبود و اگر بواسطه بیوست غیر
مفرط الکیفیت یا بعد در حالی مقارن حلاوت باشد طلائی شود **فصل سیوم در تمیز**
اقسام الماس و قیمت آن احسن اقسام الماس آن است که چون او را بنفس گرم کنند و
آب شود یا برف برودت نشده سفید و پر طراوت نماید یا رنگ رنائی
قدری معلوم نشده در برابر آفتاب بگردانند رنگ الوان قوس و قزح
به نماید و بعضی برانند در زردی از سایر انواع اعلی است و قیمت الماس
نفیس ما فوق قیمت یاقوت احمر است و بعضی گفته اند در قیمت

قطعه در بوزن قیراطی بود و دینارست از ابو یعقوب بن اسحق کندی
که مترجم سایر حکمت روایت کرده اند که در حلب کسانی ریزه الماس
در دار العز وبغداد به هشتاد دینار و در حلب ارزانی به پانصد دینار فروختند
و هم ازوی روایت کرده اند که اگر قطعه کبیر با قوت شود و مقداری
نیم مثقال باشد قیمت آن چهار الاف قیمت قطعه های صغیر بود بوزن
آن باشد **فصل چهارم در خاصیت آن** الماس بارد یابس است در درجه رابعه و
خوردن آن اگرچه اندک باشد و اگر قطعه الماس با خود نگاه دارند
صاحب آن ایمن باشند و اگر بر اطفال بندند از صرع محفوظ باشند و
بیکت خوش شوند و اگر الماس سوده را با داروی دندان مزج کنند و در دندان نهند
رنگ دندان بالکلیه ازاله کند و اگر بر شکم بندند نفخ شکم و
ف دمعه و را نافع بود و اگر قدری الماس بر سر مثقب استوار کنند
سوراخ آنچه صلب بود از آهن و فولاد به آن کار کردن توان کرد **باب**
ششم در عین الهر فصل اول در صفات آن عین الهر جوهری مشرف است و آن
به طراوت و در روی قطعه شفاف مانند حرکه بعضی مقداری رنگ نقطه

مذکوره

مذکوره قریب است بمقدار رنگ ناظر کرده در محلی نور است و اگر
جوهر مذکور را بجانبی تحریک کنند نقطه مذکوره برخلاف آن جانب حرکت کند
مثلا اگر جوهر را بجانب یمین تحریک کنند نقطه بجانب یسار حرکت
کند و اگر روشنی بر وی افتد امواج درو مرئی شود و همچنین روشنی اقوا بود
آب مذکور در حرکت او اظهر و اوجب باشد و ضوء از وی منعکس می شود
بجسمی قابل استنارت در مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین
الهر شکسته شود در هر جزوی از اجزاء او نقطه بصفت مذکوره ظاهر شود **فصل**
دوم در کان آن بعضی گفته اند کان عین الهر کان یاقوت است و او جوهری از نوع یاقوت
یعنی همه او نفیس با اختلاط در سلک انواع او باشد و این نگین در مصر به مبلغ صد و پنجاه
خریده اند و جوهر نفیس مساوی پنجهزار مثقال است و هر دیناری مثقالی دینار در ربع
دیناری مصریست و نگین مذکور را به هفت هزار درهم از ترکی خریده **فصل**
سیم در خاصیت آن از سعدی مرویست که ذکر عین الهر در کتب فرمانیست
همانا جدید الظهور است و اجماع مردمان بر آنست در حمل آن از چشم
زخم محفوظ است و بعضی زبان بر آنست در عین الهر جامع خلاص بهر ماتب

و اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان نمی پذیرد

و از این جهة اهل القیمت بسیار میخرند **باب هفتم در لعل فصل اول در صفت آن**

لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش و سبز و مشابه زمرد است

و گاه باشد و از قطعه پاره زرد باشد و لعل سرخ چند صنف است

گرده کیا و پیازرنگی و تمری و لحمی و عنابی و نفطی و وردی و لبی و اکهب گرده کیا

لعلیست در نهایت لطافت و خوش رنگ و درخشنده که پیازرنگی

منسوبست بقریه مبارک که در دامن کوهی واقع است که کان او

آنجاست و لحمی لعلیست چمن رنگ و اکهب لعلیست سرخ تیره بدرنگ

و درخت هر یکیست از انواع دیگر عجب صنع و تنوع و اصناف آن اصناف

کثیر الاختلافست مندرج از ابواسحق مرویست که لعل را به تقسیم

رنگ فلان کو و لعل تا بیجاده شصت مثقال یافته اند از خود مثله

جوهرشناس مخفی نیست و گاه گاه میان لعل و یاقوت و بیجاده

و بلور رنگ که الماس میافتد تمیز میان لعل و بیجاده است

در بیجاده از لعل صلبتست و بلور بدون سفته شود و اگر لاابرا قف

دارد

دارد بعضی سرخ نماید و بعضی سفید و یاقوت در آتش حسن و حرارت

بیفزاید و لبرهان سفته شود و قسمی از شروطی بود بخلاف لعل و نسبت لعل

به بدخشان بواسطه آنست که از معادن به بدخشان می آورند و میفروشند لعل

از منسوبات بدخشانست **فصل دوم در کان دیگر آن** در ایام سابق کان

لعل چون اسرار عاشق مخفی بود و غیر عالم الاسرار بران اطلاع نداشت

در زمان خلافت عباسیان در ارض جیلان فحوای آیه کریمه اذا زلزلت

الارض زلزالها بظهور پیوسته زلزله بحیف قایم شد سکان بلاد در مضمون

بصبه الناس اشیاء عصف ماکول شده از مساکن بیرون رفته بصحرای

غیر استثنی من ناکس در ان اطراف و اکناف کانه ولا سپیده اند و نان

زلزله و کثرت حرکت در اضطراب مضمون در صحرا یوم تکون الناس کالفراش

المبثوث حب جان گشت سراسیمه به هر سو میدوید فرزند و ایستنه در فلک

نذر گشت و فرزندی گریه و زاری میکرد و از همه بان میگذشت و در ارواح

و معشوق طناز و بیشمار کرشمه و ناز استغاثت مینمود و عاشق جان باز

از سر نبرد رخت و بر دلی او نزاشت ساعه بعد عشره زلزله باز نگه میشد

و گاهان نمودار قیامت موعود است چه گویند در آن اثنا بموجب اخرجت
الارض اثقالها بظهور رسیده کوه سنگی از انواع حیلان شکافته شد
و کان لعل بدخشان پدید آمد و چنین زلزله که گشت قطعهای سنگ
سفید و در میان لعلهاست یافتند و شکسته بود و از میان لعل بدخشان بسیار خشیده
خردمندان جوهرشناس لعل را جمع کردند ندانستند و جوهری
کسان بهای آن به حکاکان دادند تا سنگ از آن جدا کردند بیش
در جلا دادن آن بسیار زحمت کشیدند و بسیار چیزها از موم و در جلا
جلا نپذیرفت آخر الامر نوعی از مارقشیشا دستی است که اکنون بر تخته خوانند
جلا پذیرفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حجم اصغر او حبه لعل
که ما بیشتر حجم فندقی و حجم اکبر آن موازی حجم جوزه است و حصول
لعل در دکان بدین کیفیت است که در میان دو قطعه لعل کبیر کوه
سفید زرد و قطعهای حوالی آن قطعه سبز ریز صغیر می شود چنانچه ریزه
لعل در اطراف و جانب قطعهای مذکوره در میان حجری سفید که
در میانه وی مجوف است ... در میان سحر الزمان مذکور شد

در ...

و کانهای معدن لعل و کان لعل را معدن گویند و معدن زیاده از سه طلب
... زیاده در کان لعل بدخشان یافته اند و بعضی کانها را
نسبت کرده اند بشخصی که در آن است چون عباسی و سلیمانی و
شریفی که از آن لعل بنفسجی خیزد و غیر آن و بعضی دیگر نسبت کرده اند
بقریه که در حوالی آن واقع است مانند سیارکی و چنین معادن مذکوره را
حفر نمایند در اول امر لعل سرخ مستخرج شود بعد از آن لعل
زرد و سنگ ... و لعل حجری یافت **فصل سوم در تمیز انواع**
لعل و قیمت آن اعلی انواع لعل احمر است و احسن و اتم اصناف لعل احمر
گردی ... و بعد از آن سیارکی و ... اصناف لعل کهبا است
و سایر اصناف متوسط اند میانه سیارکی و کهبا از انواع معروفه
... و لعل ... چنین ... افتاب ... ان بر ...
و قیمت لعل که ... با سیارکی مجهی شفاف صافی اعلی که از ... عیب
و معایب خالی باشد قریب قیمت زمرد بالا است و در ... و دیناری
دو دانک پنجه ... نیم مثقال ... و چهار دانک بیست و پنجه دینار

و پنج دانگ سی دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال دویست دینار و سه
مثقال پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار و چون به پنج مثقال
رسد قیمت آن در ضبط نیاید و هر کدام از مقادیر مذکوره مجروح
باشد قیمت آن مضاعف شود و قیمت تری [?] بعضی هر دیناری
با چهار دانگ آید و قیمت بقیه با دو دانگ و اگر بسیار قیمتی زیاده
نباشد و بعضی بر آنند که قطعه لعل که رنگ آن پیازکی صافی شفاف
رنگین عالی بی عیب در وزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد و اگر
هشت درم بود شش هزار دینار و اگر شش درم بود چهار هزار دینار و اگر
سه درم بود هزار و پانصد و اگر دو درم بود هزار دینار و هشتصد دینار
و اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال
بود دویست دینار و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی باشد سی دینار
و اگر سه تسو بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر تسوی باشد
سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف این بود و قیمت لعل زعفرانی
سیاه فام نصف قیمت عجمی بود و قیمت سایر اصناف و انواع

قیاس با قیمت انواع و اصناف مذکوره معلوم توان کرد از
لطافت مرویست که لعل را در اداء نیابت ظهور بقیمت یاقوت
می‌خریدند لعل بعد از آن چون آزموده‌اند در ثبات و محکمی و وزن
از یاقوت کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده‌اند
قطعه عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممسوح در غایت خوش‌رنگی و درخشندگی
بر رسم تحفه نزد شیر بیشه شجاعت و جلادت سلطان جلال الدین
بردند سلطان جوهریان با مردم معرفه جواهر طلب نمود و ایشان
لعل مذکور را به دویست هزار و پنجاه دینار در رسته تقویم کردند سلطان
چهار صد هزار دینار به صاحب تحفه داد و لعل در پیش تاج نهاد و بعد از آن
تاریخ آن لعل را در خزانه نوشیروان قاآن خان دیدند و جمعی از ارباب
تجارت قطعه لعل پر رنگ بی اندام از چهارده مثقال که در دو تفاریق
سیاه بود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردند فصل چهارم در خاصیت آن
لعل گرم و خشک بود در مفرحات تقویت قلب نماید و رفع
فساد خون صاف کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام محکم باشند و حلاوتی

برشان نه بینند و اگر بر کفها ن بینند در خلاب زنند و
به خونی غلتنند اگر لعل صلابه کرده با نبات و گلاب بیاشند
رنگ جگر سرخ گردد و این خاصیت را از ان معلوم کرده که در عاملان
معدن گاه گاه قطعه لعل بر طراوت را پنهان از مشرفان
التقام میکردند چون لقمه بران میگذشت و لعل در معده ایشان
بسیار میگرفت رنگ ایشان سرخ میشد و فی الجمله خلاص لعل
قریب خلاص یاقوتست فصل پنجم در معایب لعل و معایب امری
در بیان مضرت مبرا معایب یاقوت از شعبه و غیبت گرد و بستغرو نغیر
لون در لعل هم عیب بود و لعل از بوهای تیز مانند حبر
مشک و کافور بی آب و تیره رنگ شود و از ملاقات با اشیاء بر طعم
طراوت و لطافت او زایل گردد و او در حک با سنگ دیگر از
او صلب بود خسته شود و داغ گیرد و می گفت لعل بدان می گفتند
مروارید باید کرد باب پنجم در فیروزه فصل اول در صفات آن فیروزه را حجر کان او معروف
نیکون است تقسیم به اقسام و انواع نموده اند و خود منه ماهر در معرفت

گر بینند بشناسند که از کدام کان است و فیروزه پنج قسم است
نشابوری و غزنوی و ابلاقی و کرمانی و خوارزمی و غیر نشابوری را عیب دیگری
چندان نیست بواسطه آنکه اقسام دیگر زحوله کیب اند و لطف و صفا
زایل شده است و رنگ ایشان باشد مرتفعان مرتفع و سریع الزوال
و فیروزه نشابوری فیروزه صلب است و لطیف صافی است و رنگ او
تغییر پذیر نشود و آن چند نوع است ابو اسحاقی و فیروزه لطافت رنگین
شفاف صاف است و از مری بود قریب ابو اسحاقی است و سلیمانی فیروزه
سبز فام بود صلابت دارد سوده در نظر درست از جواد لطیفهای زر زده
اما لطف طراوت و صلابت اقسام سابق نیز بر سر و جای که فیروزه آسمان
گون است و عبد المجیدی فیروزه رنگین صافی غایت لیکن از رنگ
پایه در شب اندام است و عبد المجیدی از اندک مایه سبز فام است و فیروزه
در حالت صفوت مهراصفی بود در حالت کدورت آن کدر باشد
و حجم او در روز صحو نماید و بعض اقسام فیروزه زجواهری سفید فام است
بعضی از این قسم را در روغن بشیره انداز اند رنگین شود لیکن عنقریب رنگ او

و حکایت کنند که در کان حلم و دکا آصف برخیا وزیر خاتم سلطنت
و دادگستری ... الدعوت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی سلیمان داود علیه السلام لوحه تخته از فیروزه داشت و رسم نقش
بر ان طلسم منحجر شد و روایت کنند که در خزانه نوح بن منصور سامانی
فیروزه ... بود ... و نسیم گلاب ... و در ولایت نشابور
جوهری شبیه فیروزه از کانی قریب بکان ان استخراج میکنند و
این جوهر را قطعهای کبیر می باشد و از ان برود و شطرنج و کفچه و امثال
آنها می تراشند لیکن رنگ و طراوت ان زود تغیر می پذیرد و خاصیه
در ... نمی رسد و فیروزه از منسوبات زهره است **فصل دویم در کان**
فیروزه و کیفیت گردان ان فیروزه را در حوالی ایلاق و ولایت غزنین و مرز خوارزم و کرمان
میانه بود و کرمان است و کوهی در میانه نشابور و طوس است قریب
بنشان کانهاست و بهترین ان کانها کوه نشابور است و در ان کوه بنا بر
هفت کان واقع و از انواع هفتگانه فیروزه از ان استخراج می کنند و
بهترین انها کانیست در خلف خلیل ... تغیر

تغیر پذیر شود و جوهریان این قسم را سبی خوانند و فیروزه را رنگ
ابرش گویند و فیروزه صاحب ... را با مس سوراخ کنند
و از جوهر مرکب ... و اشباه فیروزه ساخته اند ... اصم خفا
در جوهر ... سنگ ... بالعقیق ... زنند و ...
و ... گویند و ... فیروزه و اشباه ان بر جوهر شناس
... فیروزه عجب ... استخراج ان از کان ...
می شود و قدیم و جدید و اغلب در رنگ قدیم تغیر پذیر نشود و از
ان جدید در معرض تغیر و تبدیل باشد و بعضی برانند که فیروزه
فایق ... از عیوب ... اگرچه فیروزه
کبیرة الحجم کثیر الوجود است چنانچه از بعضی جوهریان مرویست در زمان
سلجوقیان مذکور است در حین الب ارسلان مملکت فارس
مسخر کرد از قلعه اصطخر ... فیروزه پیش وی آوردند و ...
و ... نام جمشید بخط ... بر ان نقش نموده بودند
و ... سلطان سنجر فیروزه بحجم سیبی بزرگ بود

دیوان ظلم

ابو الاسحٰق بنی صلوات الرحمن علیه است و لطیفه روایت
آن منقوه و اسلاکان اکانی و ابو اسحق گویند و زبون ترین انها
کانیست و انرا عبد لیپ گویند و چنین فیروزه از کان بیرون آرند
بحجر با سنگ آب سایند و بعضی رنگین و بعضی را طرح
سازند بعد ازان با سنگ نرم و چوب بید انرا جلا دهند و از
عیسی روایت کرده اند که فیروزه تبه الصورت رنگ مس دارد و بواسطه
مصادفت حرارت دیر سوخته شده و از حجر رنگ مسین تا رسته
و در سنگ جالهر اندراج یافته پس فیروزه حجری کانی باشد
و از بعضی حکما مرویست که فیروزه از حجره رنگ مس است و مصادفه بخوبیت
سبب اسوداد و استیلاء حرارت سبب احمرار است و از امتزاج سواد
و حمرت این گونه رنگ فیروزه است تولد می یابد فصل سیم در تمییز انواع فیروزه
و قیمت آن اعلی و اعلا اقسام فیروزه شش نوع است و احسن و اشرف
انواع ابو اسحاقی بعد ازان ازهری دیگر سلیمانی بعد ازان زرموطی
بعد ازان عبد المجیدی داودی و انزل انواع فیروزه عندلیبی است

و بهترین اقسام عجب رنگ سبز مایل فام است بعد ازان شیر فام
سبز آسمانی و عجب شکل و تره و اهل خراسان و ماوراء النهر سکابی
و تره و اهل عراق و شام مسطح و تره و اهل خط طرح و طرح فیروزه
است و سنگی عجیب با وی آمیخته بود و انرا با سنگ عجیب بکمک
اسرکه جلا داده باشند و خطها آن سنگ عجیب را سنباده کنند
و زیر ریشان و بت رویان ازان سازند و فیروزه فایق عالی باید
نرم اندام ابدار و مشرق و صافی باشد و ریزه فیروزه را سنگ ریزه خوانند
و در بغداد و شام عزیز دارند و قطعهٔ فیروزه ابو اسحاقی یا ازهری رنگین صافی
خالی از معایب خالی باشد و وزن ان نیم مثقال باشد مبلغ
هفت دینار تا ده دینار و اگر یکمثقال باشد بیست دینار تا سی دینار و اگر
دو مثقال بود پنجاه دینار تا هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد و پنجاه
دینار قیمت شیر فام هر دینار تا پنج دانک اند و اگر فیروزه میانه بود
هر حبه ای با دانگی و فیروزه ریزه میان را قیمت چندان نباشد
فصل چهارم در خاصیت اگر بنظر لطیفه فیروزه تقویه بصر کنند و از زرا جلا کند.

انجو ایراست وکسی در بامداد نگاه در فیروزه کند از روز نشاط و شادمانی
برآورد بلند گردد و گویند حکمای سابق در هنگام رویت ماه نو در فیروزه
نگاه میکردند زآنکه فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان
عزیز باشد و از چشم زخم محفوظ باشد و ازین جهت فیروزه را حجر
الغلبه گویند و حجر الجاه و حجر الیمان گویند و گویند هلی دی
از قبل مجمی مانند هر روز نوروز یعنی اول فصل بهار در نرگس شهلا
طبق سیمین پر زر کند و نسیم صبا حمایله پر از غنچه را سر بکشاید
دست قدرت از نثار جیب سیم استخراج کند و سوسن ارادهٔ کریمه
ملیکه زر بارنده طبیعت از سبز شاخ منشور خلافت گل بر خواند و
آتشی در باغ در اسم از نار برافروخته کند عارض را از آتش سرخ گل
سر کلاه زرد و نگهبان گنجی که در میان غنچه نهاده اند بر از آب بهار
خلعتهای رنگ رنگ جهار چمن را آیین بندد و عطر باغ از بوی ریاحین
کوتاه کند مرض زبان صبا و شمال را لطافت دل که بهر سو در گسسته نسیم
بهار قلعه استوار غنچه بکشاید و خنجر آبدار خار در حمایت گل حمله ازش سپر

زرین قبه گل بیش تیر باران ابر بهار در ارزد و کلاه نشرانک غنچه بر ترک
نثار نهند سلاطین ایران زمین جمله نمی نو ز فیروزه در مجلس بهشت
آیین حاضر کنند و از نظاره جواهر آبگینه بصر را جلا دهند لعبتان
جوهر در کاسهای شربت سلسبیل صفت اندازند و از دست ساقیان
زیبا منظر حور لقا پیکر شربت نوشگوار تجرع نمایند و این عمل را دربر خود مبارک
دانند و به آن تفأل کنند و میل بفیروزه بیشتر نمایند فصل پنجم
در بیان آنکه بفیروزه مضرت رساند کیفیت آن از آب و هوای حمام آب فیروزه
برود و از ملاقات روغن طراوت آن زایل شود و از نم و بوی بهار بر زبان
یابد اما بید قدیم فیروزه را کهنه گفته است و ازین جهت طراوات و لطافت
او در دست قصابان زایل شود و همی قطعت فیروزه را خنده همی قطعت در بیابد
باب نهم در پازهر و بیان کیفیت آن جمعی برآنند که لفظ پازهر در اصل پاک زهر
بود یعنی پاک کننده زهر و بواسطه کثرت استعمال حرف کاف که در زهر
پازهر میگویند فصل اول در صفات آن پازهر دو جنس است کانی و حیوانی کانی پنج نوع
زرد و سبز و خاکی و منقوط و سیاه و سپید صافی و بهتر از نقطهها در کاری

مختلف می باشد و قطعه بزرگ کمتر اتفاق می افتد و حجری [illegible]
که ازان زرد و سفالی و دسته کارد و غیر آن میسر باشند و اگر قدری از
پادزهر خضر و برنگ ساق چغندر بود در آتش افکنده سیاه شود و
آن چیزی باشد نسوزد و گرمابان ازو آنرا شیطان گویند و در پادزهر
حیوانی خلاف جمعی بر آنند که سنگی سبک رخو المکسر است و
گاه سیاه و گاه زرد و گاه خاک رنگ بود و بر ان نقطهای کوچک بود و سطح آن
سفید بود و زیاده از سه مثقال نیافته اند و جمعی کثیر بر آنند که پادزهر حیوانی
دو قسم است بقری و شاتی بقری سنگی زرد نرم که است و بسان زرده
تخم مرغ و اندرون رنگی تا چهار رنگ یافته اند و پادزهر شاتی سنگی سبز رنگ است
و در اصطلاح حجر التیس گویند و پادزهر حیوانی را استعمال می سازند چنانچه معدنی
پادزهر و لیکن آن اشتباه میافتد و تمیز او از اشتباه به آنست که در داغ
در [illegible] و در رنگ او [illegible] و بر او نقطهای [illegible] و حصه
او سفید است بخلاف اشباه و پادزهر از مفردات قیمتی است **فصل دوم**
در کان پادزهر و کیفیت آن کان پادزهر کان در اماکن بسیار نشان میدهند

اما کان مشهور آن در اقصی چین و هند و سیستان است از بعضی مردم شنیده
جزیره ابن عمر و شهر حصنکیف در موضعی از اقلیم رابع و ملک آن [illegible]
ان کز در چه است بجای رسیدم که ازان کان پادزهر [illegible]
نقطهای سرخ رنگ بود استخراج نمود و گویند در ازکان زمرد قطعهای
پادزهر کبیر الحجم برون می آید و ازان ظرفها ساخت در معدن
معدنی پادزهر حیوانی خلاف جمع اول بر آنند و [illegible]
چینی و از کثرت آن که درشت شمال و شکار است و از بسیاری آن
چنانچه بر روی عاشق مهجور از هر طرف [illegible] گوزنان ما و خورده بسیار
است بعضی از بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج گوزنان استیلا
یابد در آب غوطه خورند چنانچه آب تا غیر سر ازان برون نمی شد
ور زمانها در آب توقف نمایند در این اثنا بسبب [illegible]
بر [illegible] در گوشه چشم ایشان [illegible] چون باتمام رسد به آب [illegible]
نماید و بسان سنگ برون آید و در ان حفره ها در گوشه های چشم گوزنان
واقع است که چون گوزنان از آب بیرون آیند و بر وقت [illegible]

چشم تاثیر کند آب مذکور منجمد گردد بعضی این عمل مکرر دافع شود
حجر مذکور کیسر تقبل شود و سفید و جمیع ثانی بر اسنه و پازهر
بقری در کلاب کوزن و پازهر شاتی در جوف بعضی از کوسفندان
وحشی و در صدف و در سر میباشد گمان می باید **فصل سیوم در تمیز اقسام**
وتمییز آن پازهر حیوانی از پازهر کانی و پازهر بقری از پازهر شاتی
احسن دانست و از دیکهار پازهر اخضر برنگ پسته چنین رهبر بود و بعد از
ان پازهر زرد و سفید نام و در انواع عمل کردید از قوت همه بیشتر باشد و بعضی
بر آنند و پازهر زرد رنگ تلخ طعم و سخت و سست باشد برابر
نقطهای کوچک بود و کهنه نباشد در تاثیر قوی باشد و امتحان خود بار
بچند نوع توان کرد یکی آنکه چون پازهر بسایند هر شیر ریزند بینند و دیگر
دیگر آنکه چون در دم عقرب بمالند عقرب نکند و اگر بگزد موثر نباشد
نوعی دیگر آنکه چون مقدار جو پازهر بسایند و در حلق افعی ریزند در ساعت
افعی بمیرد و نوعی دیگر آنکه قدری از آن بجوجه مرغ دهند و افعی دیگر
تا او بگزد جوجه بسلامت ماند و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد چه موازی

شصت

شصت درم بیک درم نقره میخرند و پازهر حیوانی به بهای طلا احمر باشد
فصل چهارم در منافع آن چون پازهر سفید کانی را بسایند و بر عضوی
که بواسطهٔ ضربه یا سقطه متالم باشد طلا کنند از آن الم منع درد نماید
و اگر پازهر کانی زرد بسایند و در موضع زخم عقرب بمالند نافع بود و اگر
کسی زهر خورده باشد یا حیوانی زهردار او را گزیده باشد و مقدار دانگی پازهر
حیوانی صحیح الامتحان بر موضع گزیدن گزندگان ببندد با آن موضع بچسبد
تا زهر آن زهردار تمامه جذب نماید از آن ملک خلاص شود و چون مسموم
پازهر را در دهان گیرد زهر تلفی دفع شود و سایر اقسام پازهر خلاف کانی
در خلا حیوانی در سموم سود نکند **فصل پنجم در سایر احجار حیوانیه**
در کتب قدما مسطور است و مارمهره سنگی است سبز رنگ که در چشم
از قفا مارهای کبیر را استخراج می کنند و مادام در دهن بود نرم اندام
باشد چون او را بهوا آرند و بر قوت هوا او را تاثیر کند منجمد گردد
و عجب شکل مانند فندقی خرد و قسمی مضی بود و گاه باشد در خطی برآورده کشیده
باشد اگر آنرا بر پلاس سیاه بمالند سفید شود و اگر بر موضع زخم مار ببندند

رزد آب از آنجا روانه کند و مهره بر محل زخم بچسبد تا تمام زهر بیرون
آید بعد از آن باز افتد و اگر باخود نگاه دارد از زخم کمتر کار کند و
دیگر امر با سم کم شده است و اگر بسایند و بر موضع زخم مار طلا کنند
زهر بیرون کشد و مهره پر منفعت بود بسیار عزیز الوجود و شبیه القیمه باشد
اما در این روزگار مهرها بربره اند و شبیه آن از رنگ مرمر و سنگ سفید راست
میتراشند و سنگ مرمر بر پلاس سیاه سفید میکنند بواسطه آنکه این جنس
از نرمی مهره و درشتی پلاس است و در سنگ مرمر این صفت نیست حکایت
کنند که در عهد محمد زکریا مار مهره را منکر بود روزی شخصی مار بمجلس سلطان آن دیار
آورد و در قفای آن مار مهره خود بود مار کشت و قفای او شکافت و مهره
بسلطان فروخت محمد زکریا انفعال یافت با آن شخص اظهار دوستی کرد و راز
در آشنایی سستی از او پرسید و آن مهره چگونه تعبیه کردی آن شخص گفت
در قفای مار شکافتم و سنگ مرمر در وی نهادم و دوختم و مدتی گذاشتم
تا جراحت اندمال یافت بعد از آن بکشتم و بسلطان فروختم
خرمهره بزرگ سفید درشت اندام است و بر دو انها بود و در شکل بمار مهره

قریب است و قضات بعضی خران مسیح بکشند و پوست تکون سیاه
و کم خری را مهره باشد خرمهره زهر را نافع بود و مسحوق آن بدقوق و چشم
و قیمتی ندارد از معلم اول مرویست که مجری آسمان گون در سنگ دال
خرمهره تکون سیاه به چین برکوکه بندند در غلاب فسرع و اختلاج
نکنند و اگر مهره با خود نگاه دارد ابگیر که نکند و اگر مصروع بندد نافع بود
و مجری بود در ابزار بصره مهمی باشد اگر سحق نمایند در چشم کشند تقویه بصر کنند
و از نزول آب آئینه دیده خراب نشود و در یک مثانه آدمی را آتش جهت
بود زیرا که چشم نافع بود از ارسطو روایت است که مرویست جزع را بر جوف
بچه خطاف حاصل میشود اگر بر بازوی مصروع بندند صرع او زایل کند
در جوف او دو سنگ تکون سیاه به یکی کم رنگ و یکی چند رنگ و لالا
درباره بچه کو سال باید نهاد و بر بازوی مصروع بندند **باب دوشم در عقیق**
فصل در صفات عقیق هفت نوع است سرخ جگرگون و سرخ گلگون و زرد
و سفید و سیاه و ازرق و دو رنگ و بهترین عقیق یا جمع شدست
صلابه از وسوت خالی نیست و از این جهت نقشها را بارنگ بر آن

و از او ظرایف می سازند مانند کمر و انگشترین و دسته کارد و نگین و
مستولی بر عقیق اقرب است فصل دوم در عقیق کیفیت تکون آن کان عقیق
در نواحی صنعا و عدن از بلاد یمن و در شهر روم و قریب بصره و از اعمال عراق
عرب نشان میدهند و ماده او در بعضی صورت با قیمت یاقوت قریب است
و در مجمع از صورت یاقوت بگیرند ملباس عقیق نفاعت میکند بر
عقیق حجری یاقوتی بود فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف
بهترین انواع مانند نور دمیان ترجیح زردی و سرخی مایل باشد میدهند
و از زرق و از سیاه بهتر بود و سفید از همه بهتر و نجیب کان عقیق یمن از
سایر اقسام اعلا است و عقیق هند انزل و ادون است و قیمت
انگشترین از عقیق موروثی چهار درم و قیمت نگین درمی و قیمت دسته کاردها
نگاهبان دینار است و قیمت بر عقیق سرخ افتاد و عقیق سرخ زرد
قیمتی زیاده است و بواسطه بسیاری عقیق را قیمتی بسیار نیست فصل چهارم در
در صفات آن عقیق گرم و تر است بطبع خشن و جمعی بر آنند که گرم و خشک است
و هر نوع از انواع عقیق در مسواک کنند زنگ دندان را زایل کند

دندان را سفید گرداند و منع بیرون آمدن خون از صلب اسنان کند و حجم
به عقیق احمری که بر او از سفیدی خطها باشد منع بیرون خون از اسب برای حیض کند
و زنان دایم الحیض الطمث را بسیار نافع بود اگر عقیق با خود نگاه دارد از ثمین
هراسان شوند و بر ایشان فیروز باشند و اگر شخصی بر حکک ملک سر بجوید
آرد و این خصلت نزدیکی زایل گشته و او در ... مان شکوه و وقار
و اگر عقیق بر موضعی باشند و فرقی از آن بار به ایستد خون از آن جمله باز
ایستد و اگر عقیق را سحق ببیل در چشم کشند سفیدی و عارض چشم باشد
زایل کند و روشنی بیفزاید و نگاه داشتن عقیق بر خود مبارک داشته و بیان
نگاه کنند باب یازدهم در بعضی از اشباه یاقوت یعنی بنفش و دیباه و دالع
فصل اول در صفات آن بنفش چهار نوع است مادنی سرخ و رنگین شفاف
صافیست و بعضی جوهریان در وجه تسمیه آن باین اسم چنین گفته اند
این حجر را شبیه تمام با یاقوت احمر دارد و چون ادا بدون قیمت یاقوت داشته
تقویم میکنند گویا به زبان حال مادی میگوید و لعلی سرخ سرا
بنفش ... است ... مشهور است لطیف و مشتعلی

داشته است و زردی روشن است و جمیع اقسام بنفش بلعل نزدیک
لیکن بنفش از لعل بکمودت ابلق است و بیجاده سنگیست سرخ رنگ مایل به کبودی
بسرخی وی رنگ بنفش محمودی مطیف و مشتعل است و اکثر فرسنگ الملمعات
و بعضی را لمعان حاصل است چون با لعل تعبیه ترکیب کرده شده لمعان او را بدید
و اگر خلل در لمعان او باقی ماند در سبب آن حفره که کنده دیگر تمام را به حفره
انقلاب لمعان باقی ماند و این سنگ مشابهه تمام با یاقوت دارد و فرق
میان ایشان آن با جنبت در یاقوت اثقل است از آن و اگر یاقوت در دهان
گیرند سرد باشد و این سنگ زود گرم شود بخلاف بیجاده و مانند جیب ده دارد لیکن
سرخی او مایل بسیاهی است و از بیجاده سست تر است و تا حفره عمیق در شب آن
نکنند آب ندارد و این سنگ جوهر از فسوبات انتساب **فصل دوم در کان آن**
کان بنفش کان لعل است و کان بیجاده که در صحرای بدخشان قریب
کوه میکان واقع است و از کان مذکور کشمیر ده روزه راه است و اگر بیجاده آن
کان کشمیر برند و بیجاده چون لعل در غلاف بود و بیجاده در کوه را چون پشته
و چون بیجاده از کان بیرون آرند تا رنگ و آب بود لعبه از آنکه اودا
انکسته

برآشند ابدار و شفاف شود و هر یک از این جمله نیست حجری یاقوت **فصل**
سیوم در تمیز انواع و قیمت آن بهترین انواع بنفش دنی است و قیمت مثقالی از او
دینار زر است بعد از آن لعلی و قیمت آن نصف قیمت ... است بعد از
لعلی اسیاه است و قیمت آن نصف قیمت لعلی است و کمترین انواع
بنفش محمودی است و قیمت آن نصف قیمت اسیاه است و نیز بیجاده
قیمت بنفش هرکدام چهار یک ربع قیمت لعل است و آنچه سرخی بیجاده فزونتر بود
شعاع و لمعان آن بیشتر باشد بیجاده جوهر او باشد و بیجاده بدخشی از بیجاده
هندی احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده را قیمتی تمام بود چنانچه لعل بدید آمد
قیمت بیجاده شکسته شد و بعضی جوهریان برآنند در قیمت بیجاده خشی رنگ
کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل غالی بود و قیمت بیجاده میانه ...
قیمت لعل نازل است و بعضی دیگر بیجاده عالی از عیوب خالی را بقیمت
لعل میانه و بیجاده میانه قیمت لعل نازل در سلک تقویم ساکنسته
بهترین اقسام اکثر است در آب او بیشتر و احتیاج او بحفره کمتر
انقلاب کمتر بود و قیمت او در قیمت بیجاده کمتر است **فصل چهارم در خاصیت آن**

چون بغشر درزمان سابق نجه حکم خضیت ان بیان نکه لنه زیاده حار
یابس است لیکن حرارت وی بسیار با قوت کمتر است اگر کسی استسقا
داشته باشد مقدار چهار جو بیاده سحق کرده شفا یابد و اگر بیاده را با نخود که دراز
خلاب بر پستان زیت بنه و اگر بر موی سر یا ریش بمالند تا گرم شود برگ
گاه و اشباه ان جذب نماید و اگر بالا بر افتاب دارند و بر در او تاله کنند عاج
چشم تباه کند در مدها زایل شود و اگر جیوانات [illegible] به بسته
رغبت جماع کنند **باب دوازدهم در جزع فصل اول در صفات ان**
جزع چند نوع است بقرادی و حبشی و غیر انها و رنگ ان چهار گونه بود سفید و سیاه
و سرخ و مرکب از الوان مختلف بقرادی سه طبقه است سرخی غیر شفاف
بعد از ان طبقه سفیده شفاف بعد از ان طبقه بلوری شفاف و حبشی هم سه
طبقه بود طبقه کرانه سیاه لبان شبش و طبقه میانه سفید و هیچ سنگ جز
الماس و یاقوت از جزع اصلب نبود با انکه نجیب در ان قریب عقیق باشد
و بر بعضی جزعها خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناتمام و گاه باشد در انقطاع
خطها بصورت حرفی نا دانه تمام یا ناتمام پدید اید و از جزع مهرها و کمر بار نگینها

و غیر انها

و غیر انها سازند و جزع از منسوبات بر اصفر است **فصل دوم در بیان کان** کان جزع
بسیار است لیکن کان و معدن اعلا و احسن است حد ود حبش و نواحی یمن
اما چنین استخراج جزع از ان ممکن بکنند و جزع حجری با قوت **فصل سوم**
در شرح انواع و قیمت ان اجلاء انواع جزع است در طبقات او سحب غلظت
منتهی در باشند و از چوب در خم لبمامت بعد ابدار و شفاف و [illegible]
چشمنامه بقرادی ترباقی انواع مشابه جزع در ولایت مغرب مستعمل است
مثقالی برده درم و نسیم ناصری است و منجر و در دیگر بلاد بو داشته [illegible]
استعمال ممکن بکنند و قیمتی زیاده ندارد **فصل چهارم در خواص ان** اگر جزع [illegible]
جگر و جمند حرارت ان زایل شود و [illegible] گردن بندند اگر جزع
موی سر زنان بسنن بچسبند و از [illegible] زادن بر او [illegible]
منع سیلان خون نماید و [illegible] بجزع [illegible]
بینند [illegible] من الجزع [illegible]
اهل شام بجزع [illegible] میکنند و از این است در استخراج ان ازکان
میکنند و حکام [illegible] التفات نمی نمایند [illegible]

ایشان محزون باشد از معظم اهل مراتب و حال حزن مغموم
و مهموم بود و خوابهای پریشان ببینند و خون ترا استیلا یابد و گفته‌اند
خصومت کمتر کنند

باب ششم در مقناطیس فصل اول در صفات آن

مقناطیس چهار
قسم است مقناطیس آهن و آهن ربا مشهور است مقناطیس نقره و
مقناطیس طلا مقناطیس ارزیز آهن ربا سنگی تعلی رنگ است و جذب آهن
میکند از معظم اهل مراتب است و ماده آهن ربا ببینند ماده آهن است لیکن
بواسطه مصادفه حرارت و برودت غلظت پدید آمده و قبل از گشت
کوره جدیدی انجماد یافته و میان آهن و آهن ربا بواسطه آنکه ماده و تقارب
امزجه مناسبتی طبیعی و نفسانی حسب است بمرتبه و آهن ربا جذب آهن میکند
و آهن قبلی منقلب میشود بلکه آهن را منقلب میشود و بر آهن ربا منقلب باشد مثلا
اگر طرف سوزنی با آهن ربا الصاق دارد و سوزنی دیگر بر طرف سوزن اول بنهند
باهم منقلب شود و همچنین سوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در میان طبقی
نهند و قطعه آهن ربا در نشیب طبق بهر سو گردانند آهن در میان
سمت هر حرکت کند و اگر آهن ربا در آهن بمالند و موازی نیم رنگ آهن

بر رنگ آن برند آن آهن آهن را جذب نماید همانا که مقناطیس نقره
و ماده نقره طلا ماده طلا و ماده مقناطیس ارزیز ارزیز است و بواسطه سببی
در مذکور شد و در آهن ربا ایشان جذب ارزیز و طلا و نقره میکنند
و مؤید این معنی آن است که الماس حجری ذهبی است و جذب ذهب میکند
چنانچه گذشت و اگر آهن ربا به آب و [illegible] روزه دار گیتی شنند با وراب سیر
یا دراب سیر از اندرزند پاس بسیار دران مالند قوت جذب او ضعیف شود
و [illegible] بمرتبه رسد که جذب آهن نکند و اگر در میان سرکه یا دراب
خون بر اندازند و بعضی گفته اند در سه روز بلکه اززند باز قوت یابد و جذب
آهن کنند و گویند در سنگی برنگ آهن رباست و آهن از وی میرمیماید
و بعضی بر آنند که آهن ربا را روغن زیت بمالند آهن از او بگریزد و
مقناطیس نقره و را الحجر القبور گویند سنگی سفید است و سفیدی
او عبرتی آمیخته باشد و منطق به رنه الحجر ماند و بمرتبه سنگ باشد
در بالای آب بایستد و موازی یک دقیقه حجر القبور از پنج گز مسافت نقره
بسوی خود کشد و مقناطیس طلا سنگی زرد است و زردی آن به عبرتی

ضعیف منجذبه بود و جذب ذهب کند چنانچه آهن ربا جذب آهن نماید یعنی
مردمان بر آنند در قوت او در جذب ذهب بمرتبه ایست که از دو سه
گز مسافت زر بسوی خود کشد و مقناطیس ارزیز سنگیست صلب که به الرصاص است
در جذب ارزیز بکند **فصل دوم در کان آهن ربا** در قریب صنعا و جند
هندوستان و نواحی زابلستان و دیگر محلها کان آهن ربا شان می‌شنید
و از معظم آنها مرویست در دریای مغرب کوهیست و در آنجا کان آهن ربا هست
و چون کشتی به آن نزدیک رسد هر آهن که در کشتی باشد بسوی خود کشد
و از این جهت شیخ مسیح کشتی ها میرسد و در آن فلک عبور دارد و هر آهن ربا که در
اعالی کان تکون یابد به قوت جذب او زبون بود و آنچه در اسفل آن تکون
پذیرد جذب آن فزونتر باشد **فصل سیم در شناختن انواع مقناطیس و قیمت آن**
آهن ربا رنگهای مختلف می باشد و از هرکس حکیم مرویست که بهترین رنگهای
آهن ربا سیاه سرخ فام یا خاکستر فام است و هر آهن ربا که در جذب
اقوی بود و با آنکه کثیف باشد بسیار ثقیل نبود اشرف و اعلی باشد
و مرواری دیده از چنین آهن ربا که مشبه دینار طلا کنند و اعلا او قسم

مقناطیس ارزیز نقره و طلا است و در جذب ایشان اقوی بود از
بواسطه عزت قیمت متعارف نیست **فصل چهارم در خاصیت آن** آهن ربا
گرم و خشکست اگر کسی خواهد آهن خلیده باشد و آهن ربا سوده با شیر یا آب
نیم گرم فاتر بیاشامد آهن ربا خلیده آهن را جذب نموده بیرون آرد
اگر آهن ربا قلاده سازند لقوه و مفاصل را نکو دارد و اگر در دست گیرند جهت
گرانی نافع بود و اگر زن در هنگام زادن بدست گیرد به آسانی بزاید
اگر پیکان در بدن بماند یا سر نیشتر در رگ شکسته شود و آهن ربا با آنها نهند
بالکل بیرون آرد و به تیغ زهرآب داده زخمی بکسی زنند و آهن ربا
سوده بر آن پراکنند مضرت زهر دفع کند و مقناطیس نقره بقولی
یابس است و بقولی بارد و رطب اگر با آن دندان بشویند دندان
سفید کند و اگر بر موضعی که مویی باشد بمالند مو بریزد و اگر بر قرحه نشانند
ازاله خطا کنند و اگر بجهت آن زخمی شویند زخمی برطراوت کنند و اگر
ابله بپرورده و اگر در جراحت استعمال کنند انبات لحم نماید و اگر خرده نقره
به چیزی محکم منجذب شود با آن تمیز توان کرد و مقناطیس طلا حار و یابس است اگر

اگر قراضه زر با چیزی دیگر مخلوط شود و ان حجر در ان باشد همه زر بتمامه
جذب کند و بمقناطیس از زر نیز بهمینه از زر دیگر جدا کند فلان کو

باب چهاردهم در سنباده فصل اول در صفات سنباده سنگی صلب مشهور است
که در این دولاداب و لکه اثر کند و از اثر ان متاثر شود و اگر میان
سنباده و الماس اشتباه واقع شود تمیز باین صفت توان
کرد که سنباده به الماس قریب است با غایی رجحانی بر انسنده و جوهر
ضعیف از الماس است و سنباده دو نوعست نوعی سبز خفی است دو نوعی که چون
و غیر الماس از جواهر دراد و اشیر نتوانند کرد بلکه از او متاثر شوند سمین است
بواسطه سمیت تفرق اجزای اشیای صلب کند و منسوب به سنباده
افر است **فصل دوم در معادن** سنباده در اماکن بسیار واقع است
مثل زنگبار و هندوستان و نوبه و کیفیت تکون سنباده نزدیک
به کیفیت تکون الماس باشد **فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت ان** انواع
سنباده کثیر الحجم نوعی است و موارد و قیمه از حکما بیش درهمی ناصری
قیمت کنند بعد از ان ... **فصل چهارم در خاصیت ان** سنباده در درجه

بلیم دارد

ثانیه بر ردا است و در درجه ثالثه یابس است چون سنباده لب زنانند و
لب ببندند و بر ریشهای کهنه پاشند سود مند بود و اگر سنباده سحق کرده
دندان بمالند فضول ان زایل گرداند در سنگهای سخت به سنباده لب بنید
و صیقل شمشیر و کارد و امثال اینها بدان کنند **باب پانزدهم در دهنه**

فصل اول در صفت ان ؛ دهنه سنگی سبز است و از ان رنگ
زنگاری درخشنده و بر وی خطهای سیاه یا سرخ باشد و بعضی بر انند
که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت احمر تکون می پذیرد
و دهنه سبز پنج نوعست سبز سیر و سبز زنگاری و سبز سیاه فام و سبز
سفید فام تر و سبز زمردی در طراوت نور درخشنده که شبیه زمرد است
و دهنه شفاف صافی را دهنه ... ان و دهنه تیره کدر را دهنه ... کویند و
ولایت شام و فرنگ از انواع خمسه کم دیده ... و بیشتر کونه زمین و از
این ... و عزیز دارند دور غیر ان ولایت عزتی ندارد و اگر روغن زیت
در دهنه بمالند رنگین شود و حسن و طراوت ان بیفزاید و اگر بسیار استعمال
کنند یا کهنه گردد رنگ او به بیاض یا به صفره مایل شود و حسن و طراوت

ان زایل کند و نور و فروغش باطل شود و دهنه مانند فیروزه در حال صفوت
هوا صافی و در حالت کدورت هوا کدر نماید از یعقوب بن اسحق مرویست
در چشم دهنه را بنظر ودن و روغن زیت لب نیه ازان نکی حسن و لطف وداد
نکی سر کانی حاصل شود و دهنه از منسوبات زهره است فصل دوم در
کان دهنه و کیفیت تکون ان : کان دهنه در پنج مکان نشان میدهند
جبال غربی فرنگ و نواحی کرمان و حصن کلک و قریب شهری در اسلاب
نباکند و در ترکستان و غار بنی سلیم از جوبستان از معظم اول
مرویست در تکون دهنه از ابخره نحاسی است و در موضعی صلب مجتمع و
متکاثف گشته و علت خضرت ان است و بکار نحاس یابد جرم
ان و شدت تکاثف انقضا او میکند از ازدواج سواد و حمرت نحاس و
خضرت و دهنه مجرد نحاسی است فصل سوم در تمیز انواع و قیمت ان دهنه سبزیست
فرنگی خوش رنگ مشابه زمرد و درخشنده که بر مثال پر طاوس باشد
اعلی انواع دهنه بود و مثقالی ازین جنس [illegible] دینار ارزد و دهنه
کلک و کرمان و جوبستان قیمتی چندان ندارد فصل چهارم در خاصیت

دهنه در حرارت و یبوست معتدل است اگر اندکی به آب حل کنند و در
محل زخم مار یا عقرب بمالند نافع باشد و اگر مسموم دهنه سحق
بخورد سود مند بود لیکن اگر کسی مسموم نباشد و بخورد بجای سم عمل کند
و اگر دهنه در دهان گیرند بر خفقان زبان را سود و اصلاح ان بشراب کهنه
و روغن و مسکه باید کرد و اگر دهنه سوده با آب حل نماید و در چشم چکانند
رگهای چشم نشانند و روشنی بیفزاید و اگر دهنه با زبرجد در نگین حمایل نهند
طراوت و فروغ زبرجد کم کنند و اگر دهنه را قدری با نرد گیرند سر زردها نرم اندام و سرخی
فام گرداند و حسن و بها او بیفزاید به خاصه در جزیی ممکن را با آن کنج کنند
باب ششم در لاجورد فصل اول در ماهیت آن لاجورد سنگی است مشهور منجرد و در جهار
نوع است خنی و کرخی و کرمانی و لاجورد بدخشی و صفت است بر صنعت
نقطهای زرین باشد و بر صنفی نباشد و [illegible] از لاجورد بر خاک باشد
سفید محبت باشد و از لاجورد کاسه و کوزه و نگین و امثال آن سازند
و اگر ریزه لاجورد در آتش ریزند چون [illegible] نماید زهره بر لاجورد منسوب است
فصل در کان لاجورد و کیفیت تکون آن کان مشهور لاجورد در کوهیست در معروف است

به لاجورد اصلان قریب شهر بدخشان و در نواحی کرخ و کرمان و غیر آن
معادن غیر مشهور دارد از مباحث مروی است که مادهٔ لاجورد متوجه صورت
کاسی است و بعد از امتزاج زیبق به کثرت حرارت بر رطوبه استیلا
میباید در رنگ های حجریت میشود بعد از آن بواسطه مصادفت
بوسته کبود میکند و لاجورد حجری کاسی است **فصل دوم در تمیز انواع و قیمت** لاجورد
بدخشی خوش رنگ صافی در برادهٔ نقطه زرد بود از سایر انواع لاجورد
بهتر بود و امتحان خورده لاجورد بآن کنند و قطعه از آن بر روی
آتش غیر مشتعل بنهند اگر زیاده برنگ لاجورد ظاهر شود نیکو
باشد و اگر ظاهر شود نیکو نباشد و قیمت نیکی درمی و قیمت غیر معمول
قیمت ثمن معمول است **فصل چهارم در خواص** لاجورد با قوت آنکه بازوی [illegible]
در اسهال یکی از دیگر دارو نافع است و قوت لاجورد معمول از غیر معمول
بیشتر بود و مالیخولیا و بیخوابی و درد جگر را نافع بود اگر لاجورد با روغن
در موی بسته حسن و طراوت موی بیفزاید و موی را جعد گرداند و اگر بر اطفال
بندند فزع کمتر کنند و مذهبان و نقاشان لاجورد را اکثر نقشها استعمال کنند

فصل پنجم در کیفیت عمل لاجورد عمل لاجورد بدخشی بچند طریق توان کرد
یکی دو جزو مصطکی و رومی سیاه و سفید در روغن [illegible] بجوشانند
تا با یکدیگر آمیخته گردد با قدری آب پاک بکر پس بپالند و به آب گرم
از ظرفها بشویند و مانند حلوا بدست گیرند تا شامه شود پس لاجورد مدقوق
مسحوق بر آن [illegible] شده مدت یکماه و گاه گاه میمالند بعد از آن با آب
گرم در ظرف چینی بشویند تا بتدریج ته آب از وی فرود آید و اعلی احسن
و آب بپالند و آخر او دون بود **طریق نوع** دیگر آنست و یک جزو مصطکی
و نیم جزو روغن زیت به آتش نرم بقوام آرند و دست نه قوام او چنانست
که چون قطره با آب سرد چکانند متلاشی نشود و مانند نقطه بر روی آب ببندد
پس لاجورد مدقوق مسحوق بر آن معجون خمیر کنند و به آب بشویند
تا بتدریج ته آب از او فرود آید آب اول اعلی و دویم اوسط و سوم ادنی باشد
طریق نوع دیگر آنست دو جزو مصطکی از او [illegible] کنند در ظرفی روغن
سفید که با آتش نرم گرم کنند چنانچه گداخته شود بعد از آن لاجورد
بر بسنید و در آن ریزند و چندان بجنبانند که لاجورد با آب آن آمیخته

تمام بساید بعد از آن قدری آب سرد در آن ریزند تا منجمد شود و باز
بگذارند و بخسبانند اگر لاجورد بسیار صافی بود فهو المراد و اگر بیرون نیاید دیگر بار
روغن زیت به آن بیامیزند و در ظرف چینی ریزند و چند آن بگذارند
و سنگ و روغن هر چه که در لاجورد مخلوط باشد رسوب کند و لاجورد
طفو نماید پس لاجورد از روی آب بگیرد و در این عمل موازی ثلث
لاجورد نقصان پذیرد و طریق عمل لاجورد غیر بدخشی آن است که
لاجورد مدقوق مسحوق منخول بر زرده تخم مرغ خمیر کنند و سخت
بمالند و اندک اندک آب گرم بر آن میریزند تا مانند شوربا
داخل شود بعد از آن ساعتی بگذارند تا با لاجورد رسوب کند و آب
از آن در ظرفی دیگر کنند و باز آب گرم بر آن ریزند و آب را همچنان میمالند
تا سه چهار نوبت بر این دستور عمل کنند و آبها را در ظرفی جمع کنند
لاجوردی که در او باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد رسوب کرده را
بگیرند و سه نوبت عمل مذکور را اعاده کنند بعد از آن آب
از سر آن بریزند و لاجورد مستعمل شود

باب هفتم در بسد و مرجان

جمعی بر آنند که بسد نباتی در جبال است و جمهور بر آنند که بسد
اصلش شجره است در قعر دریا و مرجان فرع آن است

فصل اول در اصناف آن

مرجان چهار نوع است سرخ فام و سفید و سیاه و تیره فام و جمیع
اقسام مادام در قعر آب دریا کشیده باشند نرم اندام
و سفید فام باشند چون از دریا استخراج نمایند و هوا در ایشان تاثیر
کند منجمد شود و متحجر شود و بحسب استعداد آب متفاوت رنگهای
مختلف پیدا کنند و بعضی حکما بر آنند که انواع مرجان در دریا
صلب و مختلف الالوان است و گاه باشد که میان مرجان و شبه
آن اشتباه افتد و تمیز مرجان از شبه آن به آن است که از مرجان
قدری در آب بید و از شبه آن نیز بید اگر مرجان در میان روغن زیت
افزون تر خوش رنگ و براق شود و اگر در سرکه اندازند نرم اندام و سفید
فام گردد بعضی بسیار بگذارند تا ترکیب استکمال یابد و از مرجان دسته کارد
و اشکال آن سازند و بادزهر نهند و خط عزت دهها دارند و اگر زیور زنان
و دست ربان از مرجان سازند از نقاشی مروت در مجره دریا

از غایت ضعف دیدم که طول آن شبری بضعف شبر بود و هر یک از
عرض و عمق آن مو و ازی سه انگشت بود **فصل دوم در کان مرجان و کیفیت**
استخراج آن در نواحی افریقیه دریای بعیده الارجا واقع است و از تلاطم
امواج ماهیان را در نسبت آن مکان اطمینان و ضعف [illegible] فسر از
آن مکان طیران نسب. **ابیات** از آن شوریده طبعی پس شوریده تر ؛ بیا دشمن
با همه کس جنگی در ابر ؛ گو لاجش چون زمانه سفله پرور ؛ که بر سبب نا جا کی [illegible]
چو مه رویان سنداره اندازی تر ؛ از آن روشن مشتاق کینه جوی تر ؛ و در مجمع از بحر
مذکور در اسامی البحور خواهند شجر مرجان چنین خطا عارض کلکف آن در آب
میسر دید و مادام که شجر مذکور در میان آب دریا است نمند فلزات
لکه نرم اندام و سبز الالون است و بواسطه خبر [illegible] است در استخراج آن
زحمت بسیار میکشند و کشتی از مرصد [illegible] از شکسته میشود و شجر مرجان
در بحر فرنگ هم میباشد لیکن بواسطه آن که دریا بمرتبه عمیق است و غواصان
او تا به ته آن از اندرون آب بیرون شدن نمی‌توانند کو و لشکر خلق چند [illegible]
در وقت [illegible] میبرد لقعر آن نمی‌توانند رسید استخراج مرجان از آنجا کمتر میکنند

و از برای استخراج مرجان دامی بسیار با استواری ترتیب کرده و از اطراف آن
کنده های رصاص آویخته اند پس در موضعی که رست شجر مرجان است
دام مذکور در آب میافکنند تا در آب فرو برود و در وقتی که شجر مذکور میان رفته بود
بندی که بر دام بسته اند میگردانند تا دام برشاخهای شجر می‌پیچد و [illegible]
فوری یک یک به بالا میکشند تا بندی از آن با دام بالا میاید پس بند از مرجان
جدا میکنند و مرجان عقده‌های زبرجد است بند بند می‌نماید و به سوهان [illegible]
و سنباده صیقل جلای میدهند و اگر میخواهند بفولاد مصقل بموم سوراخ میکنند
فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن بهترین انواع مرجان ستاند به الحمرة کبیره الحجم
سریع [illegible] مستوی القصبه است و از عقده و تجویف خالی بود و قیمت
یک رطل مرجان خام یعنی مرجان ناتراشیده جلا نا داده در
در افریقیه از ده دینار تا هفت دینار از سکه مغربی است و هر دیناری
از آن به اصطلاح ایشان ده درم سکه است و عجب رسم [illegible] از آنچه آنجا
نا مرتب و معهود چنان است که مرجان خام از افریقیه به اسکندریه
عظمی میبرند و در آنجا میتراشند و جلا میدهند و به دیار ان بعد از بجهت

و بعضا عجب جوده دررا ره لحن کبیره و صغیره و کثرت و قلت جلا ضعف
قیمت مرجان خام باضعاف آن است **فصل چهارم در خواص المرجان**
در درجه اولی بارد است و در درجه ثانیه یابس است اگر بر اطفال بندند از چشم
الکمال محفوظ باشد و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع بود و اگر بر کهن بیاویزند
جمیع امراض معده را سبب آن زایل و رافع شود مفید بود و کثرت نقل مرجان
تقویه بصر میکند و مرجان از ادویه قلبیه است ضعف قلب و خفقان را سود دارد
و نفث الدم و ورم طحال و ریش امعا و حبس البطن را نافع بود و اگر یکدرم
مرجان سحق بمسموم دهند سود دارد و اگر بمرجان محرق دندان شویند
رنگ دندان ازاله کند و دندان را جلا دهد و لثه را تقویه نماید و گرفتن
احسان مرجان است و اگر در ظرف جدید خزف بهشتند و سر آن را گل استوار
و محکم ازری یکشب در تنوری گرم بگذارند بعده از آن بیرون آرند و در وقت حاجت استعمال
باب هشتم در یشم و آن را یشم و یشب نیز گویند و بعضی گویند یشم
بسفید میل کند و یشب به سبز و سیاه **فصل اول در معرفت انواع یشب** و آن
بسفید روشن و سفید زرد فام و سبز زنگاری و سبز سیاه فام و سیاه شفاف

مانند شبه و ازرق خاکستری فام و از یشب صحن و کاسه و انگشترین و کمر چین
و امثال این می‌سازند و بلاد چین جوهری شبیه یشب سبب اقدر و تمیز
میان یشب و آن بآنست و از یشب معدنی قبض و مبالغه بخلاف یشب مرضی
و باقی بسبب الا آنکه طراوت و مانند مصنوع کمتر بود و یشب لد غریبات
قمر است **فصل دوم در کان و کیفیت تکون آن** در دولت چین وادی است که
آن را قاش گویند و در آن نسیم سفید خیزد و دیگری قره قاش گویند و از آن
یشب سیاه مستخرج شود و معهود چنان است که قطعها کان
قطعهای از آن غلامان باشند و در صد کاشغر و نواحی یمن دیگر
انواع است و یشب حجری فضیلت اورد و بعضی نقره دارد و بعضی از آن کمتر
کسوه نقره که بواسطه زیادتی و نقصان کیفیات لباس شبیه میپوشند **فصل سیم**
در معرفت انواع و قیمت آن بهترین انواع یشب سفید زرد فام است و رنگ او
مشابه رنگ عاج کهنه است و خالص از آن موازی چهار درم ناصری و از
اقسام دیگر موازی بنصف در قیمت مبادرت و قیمت یشب مصنوع تعلق بخواهد
فصل چهارم در خواص الیشب اگر یشب معده را از کهن بیاویزند چنانچه بالای معده

امراض معده را زایل کند و قوه معده را تقویه نماید و صحت معده را نگاه دارد

و حامل ان از صاعقه و احتلام محفوظ ماند و در نظر مردمان عزیز باشد و بعضی

بر انند که در قلعه اگر شب بر کنگره قلعه نهند نزول صاعقه در ان قلعه نازل نشود

باب نهم در بلور فصل اول در صفات بلور بلور از جواهر الطف و اصفی است

و از غایت لطافت و صفوت گویا هوای صاف است و بواسطه انکه بسیار

عزت بسیار دارد بلور از نوع سنگ صافی و شیره ابی بزودی

کرده اند ازیم بلور گویند و بلور مانند اب بسته توان گفت و چون بلور را

رنگ بدل شود و این هنگام از او اشباه زمرد و لعل و یاقوت توان

شناخت و شنیده ام در بلور شبیه شفق باشد و از ثقات حکایت

از یعقوب بن اسحق کندی مرویست و از معارف بلور قطعهای کثیر

الحجم کثیر الوزن مستخرج می شود و عجب وزن هر قطعه صد من باشد

و از ان الات مجلس و غیر ان مانند حقه و صندوق و خمره می تراشند

و از معاشر مرویست که در زمان حضرت از افریقیه قطعه از بلور

چهار نفر دران توانستندی نشست تحفه مجلس سلطان مغرب ساخت

وهم ازو روایت

وهم ازو روایت کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه خوردسی از یک قطعه بلور

دیدم که اندرون ان اجزاء ان در حیات باحال محفوظ بود چنانچه اگر اب

در ان ریختندی مشاهده شدی که باز در ان [illegible] بود و حکایت

در دفتر ملک غزنه چهار خمره بلور بود که در هر یک [illegible] رو به اب میگنجید

و گویند که در سلطان مغرب فرش چهار در و طاقی از بلور ساخته

بود و خواجه البیرونی از حکما کان روایت کرده که گاه گاه در میان بلور

سنگ و چوب و اشباه ان ها میباشد و گویند قطعه بلور دیدم که

میان یک پلک سبزی دور میان دیگری قدری سنبل الطیب بود فصل دوم

در کان بلور و کیفیت تکون ان کان مشهور بلور در هفت مکان است

هندوستان ترکستان و فرنگستان و عربستان و [illegible]

ارمن و اقصی مغرب بلور عربی محفوف [illegible] است و بلور مغربی [illegible]

از سعرف [illegible] باشد و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ بود از [illegible] مرویست

که بلور حجری با قوت بود فی السکون و بعضی گفته اند که سفیدی بلور بسبب

کثرت رطوبت است و اذابه او در اتش از نتیجه ناشی شود و کثرت

لطافت و صفاء او قلت تکاثف اجزاء او میگردد و قلت تکاثف
اجزای او بسبب ضعف یبوستی در عقد اوست فصل سیم در تمیز انواع و قیمت
آن از هر نوع • بعضی جوهریان ترجیح بلور هندی داده‌اند و انزل اقسام
بلور ارمنی است و در این زمان بلور کم رسد و عیب کثیر بلور الشعیرات است و قیمت
بلور بحسب کبر و صغر حجم متفاوت است مثلاً ظرفی در موازی یک من طعام
طعام که پاکیزه و سالم از معایب باشد کما بیش سه چهار مصری ارزد
فصل چهارم در خاصیت آن کسی که بلور با خود نگاه دارد از درد دندان و خواب پریشان
ایمن در امان باشد و اگر قطعه بلور صافی مدور یا شیشه پر آب برابر
قرص آفتاب بدارند و در موضعی که عکس بلور یا شیشه بر آنجا افتد پاره
پنبه یا خرقه پاره بنهند در زمانی بگذارد مشتعل شود و این صفت مخصوص
شیشه و بلور نیست بلکه هر جسم صیقل شفاف اگرچه قطعه یخ باشد
همین حکم دارد و اگر بلور در دهان گیرند تشنگی نشاند و اگر بر سینه و بر بازو
یا بر لعل یا بر زنگ نه بنهند در زمانی بگذارد شفاف و در طراوت گیرد
باب هشتم در یشم فصل اول در صفات یشم سنگی است در بران چند ان ازرق

ب ان نوشته و قرح و آن چهار نوع است نوع اول رنگ او سپید از
در دید تیما دیده شده بیداست و نوع دوم را در دیده شده به دیده ضعیف
و نوع سیوم عکس نوع دوم و نوع چهارم نوع اول است و اصحاب یشم
بسیار عزیز میدارند و به آن تزئین اسلحه مینمایند و یشم از منسوبات
بخ است فصل دوم در کان و کیفیت تکون آن کان یشم در ولایتی قریب به صفوان از
ناحیه طیبه مصطفی علیه الصلوة والسلام موازی سه روزه راه باشد و یشم
بحری جدیدی است فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت آن نوع اول از دوم و دوم
از سیوم و سیوم از چهارم احسن و اشرف است و قطعه یشم از نوع اول
در موازی درمی باشد چهار پنج از سیم ناصری ارزد فصل چهارم در خاصیت آن
کسی که یشم با خود نگاه دارد ایمن باشد و از چشم زخم محمی باشد و اگر
در شب بالین بنهند خواب پریشان نبینند و اگر کسی از جام
یشم آب بنوشد شفا یابد و اگر جام یشم نباشد و قطعه از یشم را
جام سنگی اندازند همین خاصیت کند خاتمه در احجار متفرقه و سبب حکم
با ... فصل اول در ... ان سنگی سیاه شبیه الرضان است

الا آنک زرد است و در اشباه متقابل در او مشابه چنانچه در آهن به شبق و
نوع است هندی و فارسی و هندی از فارسی بهتر است و مثقالی از آن در هم
ناصری بیست رزد و شبق در دریچه [illegible] بار و دیاس است و اکثر بنظر بوی
تقویه بصر مشابه و در دواهای امراض چشم مستعمل است و حجری [illegible]
که از منسوبات زحل است **فصل دوم در حماهن و انواع حجر [illegible] و حجر [illegible] برگزیند**
حماهن حجری است در غایت صلابه و در جزو ملمس سوراخ نمی شود و چنانکه
او را بشکنند شاخ شاخ شود چون حماهن بر سنگ صلایه بسایند
الا سرخ رنگ از آن بیرون آید و در فعل او احسن انواع آن سیاه است
مایل بحمره و در [illegible] از مصر به درهمی ناصری بخرند و کان آن در نواحی
گرگ است از حماهن [illegible] را با آب بسایند مضرت [illegible] دفع کند
و اگر بواسطه آنک [illegible] جگر گرم شود قدری حماهن با آب بسایند و بیاشامند
حرارت [illegible] منقطع گردد و مزاج حماهن بارد و رطب است برقان [illegible]
جگر را سودمند بود و حماهن حجری [illegible] در زحل [illegible]
فصل سوم در طلق در [illegible] و معدن آن [illegible] که از هوا مانند شبنم

نازل می شود و چون بزمین رسید منجمد میگردد و از آن طبقه طلق می گویند به بار [illegible]
دیگر نازل شود در طبقه اول می نشیند و از آن طبقه دیگر می گویند [illegible]
[illegible] صغیر [illegible] کبیر می شود و اگر با آن این نوع را از غایت طراوت
و درخشنده که ستاره زمین میگویند و از این لالی [illegible]
از لالی صدف [illegible] بعضی متقدمان [illegible] میان ایشان گفته اند و در
عمان [illegible] حباب بر بالای آب [illegible] و در صدف [illegible]
آب فرو میرود [illegible] در طلق [illegible] غیر منعقده [illegible]
[illegible] آب [illegible] آتش [illegible] آب [illegible] شود و چون [illegible]
بر اجزای [illegible] بلکه [illegible] آن آب [illegible]
[illegible] و این قسم از طلق با آتش [illegible]
[illegible] سبز زرد و کان آن در [illegible] واقع است [illegible]
آنچه در جزیره [illegible] و طلق [illegible] در کان [illegible]
و غیر آن [illegible] و [illegible] از نوع طلق [illegible] گرفت و [illegible]
شکست و از [illegible] طلق [illegible]

در قبا مجهود شود بعد از ان در پاره کرباس منعقد گشته و باز طلق زرد با
های سنگ در دست بسایند و مکرر متکرر داشته تا طلق بریده شود و بعد
شیره از کرباس بیرون میاید اگر طلق محلول بافزاری صمغ و زعفران بیامیزند
و خط به ان بنویسند مانند نقره بود و مزاج طلق در درجه اولی بارد و در درجه
ثانیه یابس است اگر طلق محلول بیاشامند بامبرم مقاومت نماید

(٧)

فصل چهارم در حجر المطر حجر مطر را حجر الملک است و در عجم تخم جغ کبیه و در میان
ترکان معروف و مشهور و مسمی است به یده و آن سه نوع است سفید
مایل بزرده و در نقطهای سرخ و سفید صافی باشد و حجم تیره فام یا ابلق
فام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن ان خلاف است بعضی برانند
در حجری کانست و مکان ان در اقصای چین با ختن واقع است و بعضی دیگر برانند
و حجری حیوانی است و در جوف بعض انواع حیوانات پدید میاید و جمعی برانند
و در مغز جبین مرغابی سرخ بال کثیر الجثه است و اکثر سرخ بیب گویند
و همچنان هر ربیع در صحرا و آب نیک باشد لانه میکنند و در موسم صیف
در آب از حوالی لانه سرخ آب فرو میافتد شکسته لانه و در موازی او ذراع میکنند

و حجر مطر استخراج میکنند و جمهور ترکان متفق اند بر آنکه در این موسم
حجر مطر استعمال کنند در موضعی و قرب مستعمل باشد باران بارد و خلاف
گفته اند در نیک سرما و برف و تگرگ حجر مطر است یا نه جمعی برانسته اند و بر سنگ
دگر است و بعضی گفته اند در سنگ نیمه حجر است لیکن چو مستعمل باشد ابی
حجر مطر در یک محل استعمال گشته تا ثیر ان افزون شود و برف و تگرگ
و اگر مستعمل استعمال کنند اثر ان منحصر باران باشد و در طریق استعمال
ان هم خلاف است بعضی برانند و حجر مطر در میان آب باید نهاد و از گچ
بیاویزند و بعضی بر انند و جمعی از ترکان بر کیفیت آن واقف نه چون
تعلیم دیگران نمی نمایند دیگران بر ان اطلاع ندارند و تیقاشی از بعض اهل خوارزم
روایت کرده در معسکر سلطان محمد خوارزم در موسم تابستان در ترکستان برای استعمال
به نبین طرق نمود و در میان خرگاهی سنگ را ... بر آب نهاد و در قصبه ها در میان
دیپ ... عرض نمود و قصبه دیگر در بالای استعداد کرد و ماری سنگ بزرگ
سنگ باران از قصبه فوقانی معلق او نخیته چنانچه از سر مار بالا گر
آب موازی دو ذراع بود بعد از ان و قطعه حجر مطر در میان طاس آب نهاد

و بعد از ان لخلخه بیرون آورده در مطهره آب نهند و هر جا که ریگی انداخت باد سنگها
بگفته مذکور در آب نهاده بیرون کنند باعث نوبت این عمل مکرر کرده بعد
از آن منفصل از آب شد و با اطراف پاشیده و بعد مذکور در اثنای این عمل سر
برهنه و مرکب ده و عصیان بود و سخن آهسته میگفت در کمال بشر در ساعت
این عمل تمام کرد و بعد از ان ابری سیاه برآمد و باران باریدن گرفت
و هم ازو هی مذکور روایت است در بر مستعمل حجر مطر گفت و هر نوبه که او را
منفصل استعمال ان مشروم می‌ساخت ازو الی باقی از قبیل فرزند
با خویش و بیرون بیش مبادا و همیشه فقر و دوام دارم از ثقات مرویست
در شاه خوارزم در اثنای تابستان متوجه ترکستان شد چون بنزدیک
انجا رسید برف و باران و سرما بمرتبه استیلا یافت و نزدیک شد
که اکثر لشکر هلاک شوند چون موسم باران نبود سلطان دانست
که برف و باران و سرما بحجر مطر است جمعی در طلب مستعملان کوهی از اردوی
لشکرگاه بود فرستاد و شخص دید در بعض مشغول لخلخه است فلا
بلشکرگاه آوردند در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران

و باران و سرما انقطاع پذیرفت و دستور چنان است که اگر خواهند که آثار
حجر مطر دور شود بر مستعملان بنابند و قصد هلاک او کنند و حجر را
دیگر است که اگر در آب اندازند خوف و هراس گفته اند و نزد جمهور معلوم است سنگ ترک
مشهور است اگر انرا از محل جا برند در آن نواحی ترک بسیار روند و از ملار
زراعت و ثمار آنرا استعمال کنند **فصل پنجم در سنگ عقاب** و ان سنگیست
که چون بجنبانند از اندرون ان آوازی نرم بگوش آید گویا چیزی در
میان ان می جنبد و چون بشکنند در میان چیزی نبود و هر باره
این صفت بود و اگر زنان حامله سنگ عقاب را با خود نگاه
دارند در وضع حمل برایشان آسان شود و از ثقات مرویست که عقاب
به شود در بیضه می نهد چنانچه در زمان بیضه نهادن ناله اش شنوند پس
عقاب آن سنگ با آشیانه میبرد تا در بیضه زحمت نکشند و گفته اند
انرا در آشیانه عقاب می یابند **فصل در حجر یرقان** و ان سنگیست منقور
بسرخی و زردی و از غایت محکمی جز بالماس سوراخ نتوان کرد و اگر
انرا آب بند سوده ان ممزوج بود ماننده خشم و مکان حجر یرقان

درصدف بستان است وجمعی برانند و حجر یرقان سنگی سیاه درد

خود است و چون بکچان خلاف را بر زعفران زرد گشته خلاف این

سنگ را که زرد له زردی از بکچان به اشبانه الکلو و بعد از ان

سخن از خورمندان پنهان نیست و اگر صاحب یرقان گاه گاه در

سنگ مذکور نگاه کند یا با خود نگاه دارد باعث ان بداب بیاشامند

بسیار سود مند بود **فصل هفتم در حجر باعث الضحک و حجر صادر الضحک** حجر باعث الضحک را

گورک گویند وان سنگیست و چون در دهان نهند که اندازه فرسا

نمیکرد و بیرون جهد و اگر بکته ان در چشم کنند سفیدی عارض را

ازاله کند و کحل ان از چشم زخم ایمن بخشد و کان ان در مغرب

زمین است و حجر صادر الضحک سنگیست و چون نزد یکی سرکه نهند

سرکه در جوش آید و بدان اویزد و کان ان در صدف هند است

فصل هشتم در حجر الباب وان سنگیست و چون آب بران ریزند آتش ازاد

بر افروزد و چون روغن زیت بر او ریزند آتش منطفی شود وگذرندگان

ودان گریزان باشند و کان ان معلوم نیست **فصل نهم در حجر الیهود و حجر الماهیه**

وان سنگی

وان سنگیست براق درخشنده دریائی مادام در سر در نقاب آب

دریا کشیده باشد نرم اندام بود و چون بیرون آرند و بهوا دران بنشیند

کند منصلب شود و حجر الیهود سه قسم است قسمی مانند بر در حجم جوزی

کبیر و قسمی منطبق بحجم دو درهم زیتونی کبیر و قسمی مونث است و بحجب حجم کماثر

اشنان است و در بالها و بهستان ان خطی سیاه کشیده باشد

دگاه باشد و از تقاطع خطها صورتهای بیدا شود و جمیع اقسام معده را

تقویت مرض و مثانه را بسیار نافع بود و چون از معده باز دارد **فصل**

دهم در حجر لبنی وان سنگیست که رنگ شیرین طعم و سحق ان لبن

شیر بود اگر حجر لبنی سحق در ظرفی از او بر ریزند و از ان در چشم ریزند حرارت

و فرسش چشم تسکین کند و ضع ریاح از سر و چشم بنماید و درد جهیها

را نافع بود و در ابتدا او امراد از ماء اس کن گردانند **فصل یازدهم**

در حجر العقاب وان سنگی سیاه است و در زهر قبر مستمش مثابه کردند کان

از ان گریزان باشند و مصروع را نافع بود **فصل دوازدهم در حجر الاباره** در اهلا

سارنج گویند وان سنگی مشهور است و سحق آن برنگ زعفرانی بود و شایع

دو قسم است قسمی پارها خوب است ازان و دیگر بزرگ است و
این قسم را جادرسی گویند و قسمی دیگر پارها بزرگتر از قسمی اول
پیکر کرده است و این قسم را عدسی گویند و سایر عدسی را از اعضا اراد
بسرعت از یکدیگر جدا شود خاک که است بود احسن و انفع بود و شاید
گرم و خشک و ملطف است ابنه بصر را جلا دهد و چشم بان بصر اختیار
دارد از حیض باز دارد و در شیاف احمر و اخضر تقویه گیرند و اگر کشند بر سعفه
بر لحم زاید باشند زیادتی را ازاله نماید و ریشهای کهنه را نافع بود **فصل سیزدهم**
در حجر رعب الابراق بعضی گویند و ان سنگیست بران نقطه سرخ است از ان
نقطه قسمی تقریضی ماه میافزاید ولکی سستی آن سیکتر اگر قسمی شجر کم بار
بر بندند بارور شود و اگر در سنگ دم قرص ماه بر مصروع بندند شفا یابد
و اگر عقیم باخود دارد آبستن شود **فصل چهاردهم در حجر الدم** وان سنگیست در رنگ
نماید و ازان سباع و گزندگان گریزند **فصل پانزدهم در حجر النوم و حجر الیقظه**
حجر النوم سنگیست در غایت سرخی و لمعان در شبهای تاریک مانند
آتش درخشان باشد اگر قطعه حجر النوم در وزن آن مساوی درمی باشد

ازکسی ودرخلاب

ازکسی و درخلاب بود بیاویزند تا شب باشد همی بخسبند تا سنگ مذکور
از وی دور کرده بیدار نشود و حجر الیقظه سنگیست خاک رنگ سیاه فام
درشت اندام است و در خاصیت وزن مساوی درمی است بود اگر کسی را
ازین سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نبرد و ازین خاصیت مشاهده شود
و اگر اسرا صلابه کرده و حبه حبه سازند و هشت حب بکنندم دفع سنگ یابد
فصل شانزدهم در حجر مثقال وان سنگیست زرد و سفید است و در دریای مغرب تکون
می یابد و موج دریا او را بکنار می اندازد و اگر مقعد دمل حجر مثقال صلابه
کنند بصاحب ریگ مثانه دهند شفا یابد و قطعه حجر مثقال را وزن
ان یک مثقال باشد جهت نگین انگشترین سبک مثقال طلا بها کنند
فصل هفدهم در مارقیلیب و از ان سنگ را سنگ مار گویند و آن چند نوع است
مارقیلیف ذهبی وان حجریست در جبال نماید در زرد و مانند دانه حصیفه
انملاس بکشند از زردان ان بیخان نماید فقدان آن در اصفهان است و حجر
رزان در اسلا برنجه گویند لعل را جلا دهند و مارقیلیف فضی وان
حجریست مشابه نقره در کان ان در حدود بدخشان است و مارقیلیف

کاسی و ان حجر لبت و مشابه کاسی است و مارقیشای صدری و ان مشابه
حدید است و اگر مارقیشا رسحه با سرمه ممزوج نمایند و در چشم کشند
نور چشم بیفزاید و اصحاب مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط نگاه دارد و
چشن مارقیشا را سرکه بمالند و بر عضوی که سفیدی بر ان ظاهر شده
باشد طلا کنند سفیدی عارضی را زایل کند و عضو برنگ خود بازگرداند
فصل ششم در مغنیسیا و ان سنگیست مانند آبگینه گلان و کاسه‌گران استعمال کنند
و بحسب حجم منقسم میشود و بر دو قسم قسمی بسان خاک ریزه بود و
در ان پارها روشن درخشنده باشد و قسمی دیگر قطعهای کشیده باشد
و در انها چشمهای روشن مرات سا باشد و بحسب رنگ سه قسمت
سیاه فام و سرخ فام و زرد فام بهترین اقسام است و مغنیسیا
در خواص با مارقیشا شریک است و اختصاص دیگر دارد مثل آنکه شیشه
سفید و شفافه میکند فصل هفتم در سرمه و سرمه سنگیست سیاه براق تقشیر
غیر شفاف است و بحسب معادن تکون منقسم میشود باصفهانی و بربری
و زابلی و جرجانی و کرمانی سرمه اصفهانی بهترین اقسام است و قوی‌تر

سنگ سفید

٥٢

سنگ سفید باصفا مشخص است بعد از اصفهانی بربری بعد از ان
زابلی دیگر جرجانی و کرمانی کمتر ازین اقسام و سرمه اصفهانی براق و لمعان
فراوان دارد و سرمه غیر اصفهانی را چنانچه ان براق و لمعان نیست اگر برشته
نرم سحق کرده در چشم کشند سیاه گرداند و صحت آن نگاه دارد و روشنائی را تقویت
کند و زرنیخ پنج قسم است زرنیخ هندی و کرمانی و زرنیخ هندی زرد و زرنیخ
رنگها کوفته و زرنیخ سفید صافی بسان نمک و زرنیخ زرد رنگ و زرنیخ
کرمانی بخلاف زرنیخ صاعی است و انواع زرنیخ مصعد و زرنیخ پاره گویند بود
زرنیخ کرمان تحصیل آن از این طریق میباید که زرنیخ را تنوری باشند خوارزم
میسوزند و از نشیب تا بالا میخهای سفالین در دیوار آن نصب میکنند
و سنگ زرنیخ بر دکان چه تنوری نهند و آتش قوی میافروزند بخار از غلیظ
سوختن سنگ زرنیخ متصاعد میشود و بر میخها می‌نشیند و ان بخار زرنیخ
مصعد عبارت از انست سه قسم است قسمی بر سر میخها می‌نشیند و این قسم
احمر و اصلح بود و نفع آن در دوای چشم اظهر و اصلح باشد و قسمی بر میانه میخها
می‌نشیند آن میانه بود و قسمی بر پایان میخها می‌نشیند این قسم اغلظ و ادنی بود

وکان زرنیخ هندی و رومی است و در جبال حسال شده از زرنیخ عرب
واقع است و آن زرنیخ شفاف است و زرنیخ تمام با صابون رقیق
دارد و از زرنیخ هندی در اطراف در بازار شده کرده صیبابه و بواسطه مزج دارد
مکن ربانی شده و زرنیخ رنگ لطف و ابهار اقسام زرنیخ است و بعضی
برآمده از زرنیخ هندی رنگ زرد و جمیع اقسام زرنیخ چشم را نافع
بود و اگر بحقه بر لعل باشند یا زرنیخ آب سار را بر لعل طلا کشته بود
لعل را زایل کند و اگر زرنیخ با مس ممزوج گشته مس را زرد گرداند چنانچه در خاتمه
مقاله ثانیه ظاهر شود و زرنیخ در صناعت اکسیر استعمال می کنند **فصل سیم در**
نسبت بعض جواهر به بعضی خواجه ابوریحان نسبت بعض جواهر با بعضی امتحان
کرده و از مثقال ایشان روایت کرده اند در مقداری معین و آن مقدار از یاقوت کبود
مثقالی بود و از یاقوت احمر پنج دانگ و نیم و از لعل پنج دانگ و تسوی و دو جو
و از زمرد چهار دانگ و تسوی و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و نیم جو
و از مروارید چهار دانگ و از مرورابد و از عقیق و مرجان چهار دانگ کم جوی
و از جزع و بلور چهار دانگ کم دو جو باشد و طریق وزن ایشان مجز جواهر است

که فرقی بر آب کنند و کمیت یک جواهر در آب اندازند مقدار آب
در بواسطه جواهر از ظرف بیرون می آید بدل جواهر است والله اعلم **مقاله**
دوم در فلزات باب اول در طلا و در طلا کرده فصل اول در صفات
طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرایحه گران سنگ قریب
به اعتدال است و بواسطه قرب باعتدال اثر کلی واحد از عناصر از
ماهیه خلاف او ظاهر نه باهر است چه از خواص آن پنهان نیست
فروغ وصفای طلا از هوا و زردی رنگ وی از آتش و گرانی سنگ وی
از خاک و نرمی جوهر وی از آب است و هیچکدام از ارکان اربعه تخریب ترکیب
او نتوانند کرد چه که با آتش نسوزد و در خاک نپوسد و تغییر نپذیرد و در قرون
آب در رنگ او خراب نشود و رنگ نیکو بخلاف سایر فلزات
و آن زر را با جنس دیگر نیامیخته باشد اثلا زر خالص خوانند و اگر آمیخته شود
غیر خالص و زری که در آتش نگه داشته باشند بعضی که از زر خالص یافته باشند اثلا شود
کرمینه و اگر که از آن یافته باشد و اگر با زر جنس دیگر بیامیزند با آتش تمیز
مختلف از او توان کرد و گاه گاه میان زر و اشباه آن در اکثر بیان

می‌رسد از اشتباه می‌افتد و تمیز زر باب آن بر دو طریق توان کرد

یکی آنکه زر خالص از خلاص صحیح العیار بیرون آید و اشباه در خلاص

سیاه شود دویم آنکه زر در زیبق فرو رود و اشباه در زیبق فرو نرود و بر

بالای آن بایستد اگر زر را ندانند با قدری نقره بیامیزند سفید فام شود

و اگر با کانسی بیامیزند سیاه فام شود و اگر با اسرب و مرداسنگ

بیامیزد منفعت شود و از بعضی مجربان مرویست که اگر زر با قلعی مؤثر

در آمیزد زر ان اندر بسان تراب ریزه شود و اگر قلعی کرده در آن افکنند

بصلاح باز آید اگر اندک مقدار قلعی با زر بیامیزد شکسته در شود اگر قدری

ضم باقی سوخته در آن افکنند شکسته آن بر طرف شود و اگر مقداری

کبریت در زر گداخته ریزند و قریب ساعتی سر آن بپوشند زر نرم

اندام و سرخ فام شود و گاه گاه بر روی سکه زر خالص جرمی از رصاص پیدا شود

هر گاه مانند پر طاوس درخشنده و گاه زنگاری و گاه خاک پاک و گاه

سیاه فام نماید بعد از چند گاه برنگ زنگاری شد زر کهنه بعضی

جرم را قلعیات و زر خواستند و از جمله ادویه نفیس عزیز الوجود است و چون

نصف زر دوان

لعنارت و بها طلا مانند فضلی و کمال عرفا در عرصه زوال و فنا نیست

و در دیار کفر و اسلام تزاین تبان و ثبت رد بان چون سکه کنند

نزد جمهور انام کثیر الاحترام است و فضلا لعب را بسی صفت آورده‌اند

چنانچه شیخ عربی شمس و جمهوری ستاره صاحب حساب زر را اصفر و سرخ گفته

گهی بر قیه خوانند اسرب و وی سیمان بر آن لعبه است گهی برج حرف زر و سرب

عروس زر جوان کامل سلام لعرز و حسن چنانکه گفته‌اند بهر کار زر فضیلت

و زر از منسوبات آفتاب **فصل دویم در کان آن** کان زر دو قسمت کان زر

خالص و در آن کان با زر جنس دیگر نیامیخته باشد و کان زر غیر خالص و در کان

با زر جنس دیگر آمیخته بود و کان زر بسیار است و غالب ابو ریحان در کتاب

کتاب جامع الفرائد بیان کرده که کانی زر در بعضی از بستان واقع است و از

مسیح تمیمی مرویست که کانی زر در بلاد مصر واقع است در موضعی در طول آن

و عرض ان اول در جه است و احمد طیب گفته در آن است که در وادی

در صف آن و جبال حبشه بگرمان چند کان از غیر خالص است و میان مغان

در اکثر معدن زر در دیار مغرب واقع است **فصل سیوم در تمیز انواع و قیمت آن**

طلا نرم اندام سرخ فام و سرخی آن کیمیایی نزند بهترین اقسام است
و بعضی متفق‌اند بر آن رفته‌اند که رنگ طلای خالص باید درست به حمرت چهره
آتش باشد و زرگری اندرا بر زرد موی سر در پیش امتحان کنند چه اگر [illegible]
از موی گذرد درم نرم اندام و پسندیده باشد و اگر بر خلاف آن باشد خوب نیست
و چنانکه زر کهنه‌تر شود صاف و لطافت آن زیاده شود چنین شنیدم که از [illegible]
طلا نکنند و میان گدوان گفته‌اند بجز با این است و اکثر جهات [illegible]
بواسطه آن انضمام می‌باید تا غایتی هر زر نا موسس اصفر و کهنه آلات [illegible]
قاضی الحاجات چنانچه مشهور که **یا عجبه** ای زر تو [illegible]
[illegible] تو خدا نه ولیکن [illegible] قاضی الحاجاتی فیمن آن
احتیاج بیان ندارد و لیکن [illegible] مختلف در بلاد روان گشته اند در ترکستان
زر بی سکه مسکوک که دور خطا و هند و گستان زر مصری بعضی مخصوص دور
دا ایران زمین زر منقوش باسم سلاطین در معاملات جاری است و در
بسیاری از بلاد زر و نقره منقوش باسم سلاطین روان گشته‌اند تا از بلاد بیرون
نبرند **فصل چهارم در خاصیت آن** طبع زر برودتی [illegible] و برودتی معتدل

معتدل و حب است و لهذا تقویت کنند و امراض سوداوی را سودمند و روح حیوانی را
و هر درد دل [illegible] و خفقان را نافع بود و اگر عضوی را بزر داغ کنند متعفن نشود و در هم [illegible]
و اصلاح پذیرد و اگر میل از سر درد حار کشند تقویت بصر کنند و سوز [illegible]
چشم و معده را نافع بود و اگر قدری زر در دهن نگاه دارند دهن خوشبو کند و در [illegible]
در این خواص قوی‌تر بود و با آب زر کتب نویسند و نقاشان آب زر [illegible]
استعمال کنند **باب دوم در سیم و آن را نقره گویند فصل اول در صفات**
آن سیم نقره‌ای شریف نفیس لطیف قریب به زر است لیکن زر نا [illegible]
برابر زر نیست چه بواسطه [illegible] بعضی [illegible] نا خبر [illegible] کار بسیار [illegible]
مانند خاکستر شود اما آن خاکستر را به سیم اب صبیم توان ساخت و اگر [illegible]
مذاب قدری نمک بر سیماب [illegible] و اگر مقداری از زر [illegible]
[illegible] و اگر اسرب [illegible] مزج کنند [illegible] شکسته شود [illegible]
بر آن [illegible] سکه سیم خالص [illegible] باشند جرمی از [illegible] سیاه [illegible]
باید و آن جرم را [illegible] قدری [illegible] بسیار [illegible]
آن نگاه توان نمود و سیم از مضروبات قمر است **فصل دوم در کان آن**

کان نقره در اقلیم سیوم است و از صوب مغرب در ارض روم و فرنگستان
معادن بسیار دارد چنانکه در ارض روم سی و چند کان است مشهور
و سیم جمیع معادن با اسرب آمیخته است عجب مقداری از آن لا امتحان
میکنند اگر سیمی در وصل شود زیاده از قیمت اسرب باشد استخراج سیم
از آن کان نمیکنند و در بعضی از معادن سیم در خلاص کردن می‌باید و
سیم از آن سنگ بدو طریق از آن کان جدا توان کرد یکی آنکه خرد مالی
سیم از میان سنگ بگزینند طریق دیگر آنکه سنگ را خوب بسایند
و سیم آب از آن جدا کنند و سیم فرنگی خوبتر است و بعد الاستیلا بر قوت
در طوب رنگ او سفید شود فصل سیم در تمیز انواع و صفات آن سیم از قسمی
قسمی از قسمی دیگر سفیدتر است و بهترین اقسام سیم شد که در آن فی نرم
اندام است و بکوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص عنب المدقق و
صانع او دراز است یا آنکه بصورت او صمیم محکوک لو غیر خالص فی المذاق جوهری
او دراز است در صورت او صمیم خالص نباشد بعضی سیم در میان مجوهرات کشتی
و قیمت اکثر اشیا را بدان میکنند از مکان پنهان نیست و بیان آن

قاید و چندان شد و چون بسیار است از وجهات مردمان بوسیله سیم است
می باید در ثنای او چنانچه در ثنای طلا مبالغه را طلب سود مخصه انه بکفها قال
شعر لولا اخاف الله سبحانه لقلت للفضة سبحانها وقال اخری الفضة
بیت حاجت بکو فعال حسبی است سیم تعویذ چیست بگذرد از نقره هیچ چیز
فصل پنجم در خواص آن سیم بارد و رطب است در مفرحات داخل است
فضول دفع کند و دفع غصه نماید و اگر سیم را در دهن نگاه دارد و بخور شیر
کند و اگر با داروهای چشم مزج نمایند تقویت بصر کند و نقره مکحول کرده
دقیقی بلان کند باب سیم در مس و آنچه متعلق بکان مس است فصل اول در
صفات آن مس شش نوع است سرخ خالص نرم اندام و سرخ زرد فام
و سرخ اصل سیاه فام و هیچ از فلزات زودتر از مس گرم نشود و دیر
تر از مس گرمی رها نکند در اطبا مس سرد است و در حکما مس مونث طبع است
و او خود تغییر می دهد و قوت غیر قبول میکند و مطلوع در حقل عقد و تطهیر
تحلیل می پذیرد و فلوس معظم بلاد و اکثر اشیا البیت و آلت در بدان
بود و اسباب آن میکنند از مس مس نزد و مستولی بر کش زنی بد است و آنرا

جسیم و بسبب زنگ برنج **فصل دوم در کان و کیفیت تکون** کان مس بسیار است و معادن

مشهور آن بلاد ترکستان و اندکور و ماوراء النهر و روم و آذربایجان و طرسوس

و اندلس و سیستان و بخارا و فرنگ و کرمان و بعضی جاها آن برآمده در کان

مس در اندلس زفت و مس مصنوع به کوشیار ... کرده اند بواسطه

در بوته بلاد ... مس را به ... برنج میکنند و در اندلس برنج ...

از این جهت انواع مس میکنند از جمله ... بر دست ... مس زرد ...

با نهاد ذهب آرند ... رفت ... از اکسیر ذهبی ... شده

و کبود ... شده **فصل سیم در تمیز اقسام و قیمت آن**

مس سرخ صاف نرم اندام بهترین اقسام است و مس سرخ ...

قام زبون ترین اقسام است و قیمت مس در بلادی که از معادن دور ...

مانند مصر ... ضعیف قیمت است در بلادی که از معادن قریب است مثلا

... به درهمی نقره میخرند و در بلاد قریب معادن ...

فلس **فصل چهارم در خواص آن** مس گرم و خشک است اگر مداومت نماید

بر آنکه طعام و شراب خاصه ترشی از ظروف مس خورند امراض کبار ...

و درد الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و امثال این ها بیند و اگر

فرنی با نمک در ظرف مس کنند و ترش بجوشند با ظرف مس برابر

بریان که گرم بنهند تا بکار ... محتبس شود ... از زیان

سموم در بدن عمل کند و اگر مس را ... کنند ...

بنهند رنگ ... زنگ ... و زنگ ... نافع بود

جسم لحوم عفنه را زایل کند و جراحت کهنه را اصلاح کند و اصلاح

... و مس محرق در حرفت کاشی گری رنگی ... درم

مستعمل است و زنگ و مس محرق در صناعت اکسیر استعمال میکنند

و اگر ... مس ... ره چشم ... کنند و اگر ...

مس تافته در آب فرو برند ... از آن ...

مس ... آب ... از اله القوه کند و اگر مس

فصل ... مانند ... آرد **باب چهارم در ارزیز و صفت**

آن و انواع آن که قلعی گویند ارزیز از فلزات مشهور ... است

... بواسطه ... در کان ... مرتبه نقره ...

شتر تا چینی و حدود بلغار و نواحی فرنگ و انچه ارزیز کسب ان بلد
سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطه کم و بیش و کثافتی که
کمال در اتصال بصورت ذهبی است نمیرسد **فصل سیم در تمیز انواع**
و قیمت ان بهترین انواع ارزیز بلغاریست و در لذت بر انواع رجحان تمام
و سفید تر و سفید تر و صافی تر است بعد از آن فرنگی و قیمت رطلی از ارزیز
کما بیش درهمی ناصریست **فصل چهارم در خاصیت ان** ارزیز سوده خشکست
اگر صفحه ارزیز بر پشت بندند کسر باه کنند و احتلام باز دارد و اگر با گوشت در
دیگ اندازند گوشت بپزد و اگر صفحه ارزیز در سرکه با آب غوره بخیسانند
و جوهری بود که در آب آرد بر خنازیر و سرطان و بر بهق آشامند بمالند نافع بود
و اگر ارزیز منکلس با روغن بر برص خنازیر یا طلا کنند سود بخشد و چون
مکرر بر عضوی طلا کنند بر آسانی موی بندان تواند کشید و دراید که ان گیاه
کلس بغایت مضر بود و سفید قلعی خوان از جسامت باز دارد و اگر گرد
گزیده ان گردم طلا کنند نافع بود **باب پنجم در اسرب فصل اول در ماهیت**
ان اسرب فلزی تیره فام نرم اندامست سست اندازه و در کماله

جرم و گرانست و در بیجه و صبر بر عمل التحریک و از خرد شدن خرده دان
پنهان نیست و در رصاصت جرم ارزیز از کثرت زیبقی و گرانست از که
از قلت نضج و صبر بر عمل التحریک از سطری کبریت است و از جهت سطری
کبریت توده توده است و اکثر بان بر آنند و در این صفات بعضی از آن
ارزاک است و ان گفته و چنین صفات زاید که نقره مصنوع و حاصل شود اما
مقدمه رساله دو تقویم پذیرفت در تعبیر جنبه بلی فصل دوم در منافع
نیست و ارزیز شش نوع است بلغاری و فرنگی و چینی و بلغاری بواسطه انکه ملک و گروه
قلعی نواله خواسته و فرنگی ارزیزی نرم اندام زرد فام است و بعضی را بصورت
ماران ساخته اند و بمهر سلطان فرنگ نشان کرده اند و بعضی را
در پلکه گره بر بسته اند و این بعض را نرده بان پایه گویند اگر ارزیز در بلاد حار
در آفتاب بگذارند بگدازد تا چندانکه در آفتاب بماند بسوزد و ارزیز میرود
سه نرده بان ظروف مس سفید کنند و اگر ارزیز خالص در غیر ارزیز بود ان
بنا پخته باشد به آتش بگذارند و در گود بر آرد گئان ریزه نسوزد و مشتری بر ارزیز
منسوبست **فصل دوم در کان ان** کان ارزیز بسته مکان واقع است

انرا

نصفی چند ان بیافته در صفی بود آنکه است مانند دردی وان شراب در شت آید
و بواسطه دردی زرنیخی در انقلت میکرداند و به سبب نرمی و ذوب زود گریزد
سست آوازست و کدام اسرب انه کهتر آوازست و اما اسرب سوخته
سرخ مرداسنگ ورق سفیداب حاصل آید کو چه اگر اسرب
مکلس را آتش بسیار بدهند شنگرف شود و اگر در کوره ریزند که
اسرب از نقره جدا کنند اسرب مرداسنگ کرده و اگر کاه در شته اسرب
در نفت سرکه نهند سطح آن سبز شود سفیداب شود بپزند چنانچه سرب
مس زنگار کون میسازد و اسرب مکلس سفیده میسازند و از جمله ترکیبات
در نقاشی استعمال میکنند و همچنان نقره و جمیع معادن از اسرب
حاصل است اگر مقداری ازان با ضعف آن مقداری سرمه بسایند و بکذارند از
مجموع اسرب سفید لطیف حاصل شود و اگر اسرب بگدازند و قدری زرنیخ در
بان اسرب میزنند که درست اسرب زایل شود و مانند نقره سفید و صافی و
لطیف شود در نظر اسرب منزلیست فصل دویم در کان آن کان
اسرب مانند حربان اسلطقفان در اکثر مواضع واقع است چنانچه

تونی

تونی از کنار اسرب تکمیل میسازند لامی که در کان اسرب خیزد فصل سیم
در معرفت انواع و قیمت ان احسن اقسام اسرب اصفهانی است وازو نقره
بیرون آرند و قیمت در طلب موازی درهمی ناصر است فصل چهارم در خواص منفعت ان
اگر صفحه اسرب بر پشت بندند شهوت منقطع شود و احتلام باز دارد و اگر
بر ورمی بندند و نفث از آن رطوبت باشد یا به آب سرکه و آب کاسنی
لت بزنند و بر آن طلا کنند ورم تحلیل پذیرد و شنگرف از جمله
رنگهاست در نقاشی آن بکار میبرند و در اکثر مرهمها و ضمادها مستعمل است
و از سفیده اسرب مرهمی میسازند و اکثر جراحات را نافع است
اگر اسرب را بر روغن خشکها طلا کنند سوخته بود و مرداسنگ قوی
از از کنند و در مرهم جراحت را از عفونت محافظت نماید و کشک اندازد
و خوردن آن مهلک است و اگر گوی اسرب سنگ باشد سفیده اندکست بر عضوی سفید
طلا کنند سیاه شود و کسی که از خوردن اسرب خیزد مسموم است اگر قدری
از آن در آب حل کنند و در رگها در گزندگان باشند بچشند کرنجان
بلمرزند باملاک شوند باب سیوم در آهن فصل اول در صفات ان و معدنگاه

نقدیم چه برفت نو اجزاء ترابیه مائیه این مجملو لطیف و الله خبر بستان
مخفی دان پنهان نیست در عوارض بی کدورت لون و بعد این از
اعتدال بواسطه اجزاء مذکوره است و این دو قسم است نرم آهن
و پولاد نرم این چهار نوع است نوعی در اصطلاح نرماهن شکیو و از آن آلات
اکثر صناع می سازند نوع دیگر آهن است ورا شکیو و از آن کارد و دری
و سقلابه و آلات نجاران و درگران می سازند و این نوع را قطع گویند
نوعی دیگر آهن نرم باریک رزه است نوعی دیگر این سفید خام نرم است
در نابه و این هیچ نوع در زیر ضرب تیغ در رد و دیگر نرمد و لازمین نوع تیغ می سازند
که نامند کافذ مبتوران بچند و فرنگیان تیغ میکنند در این نوع را
به بلاد اسلام آرند و فولاد دو نوع است کانی و مرکب است و از آن عمل
در از نرم آهن با بعض ادویه حسب تعبیه سازند و گاه باشد در فولاد زره
کنند و در نرم آهن کنند و تو در تمزاج ایشان جوهری حاصل شود
در او بلارک گویند و از بلارک تیغها و کمانها و در هندوان که سپاه از
و شمال ایشان سازند و بعض ادویه به آن طلا کنند تا گوهر بر آورد و بلارک

چند قسم است بلارک شاهی و بلارک جابگ و درو میان و غیر آن هند
بلارک شاهی آن که گوهرهای سفید درشت مستطیل متصل همرا بهم باشد و در میان آن
گوهرها بسیار بزرگ باشد چنانچه گوئیا بسته است نقش کرده اند و این
قسم تقال کنند و بلارک جابگ گوهرهای سفید بسیار دارد و لیکن
خشک و سریع الانکسار است و گاه باشد در موازی سر انگشت پاره از تیغ
با گوهر و سیاه و خام باشد و اکثر اقفال مسکر نداننده فاصله در برد جنس تیغ
بود و آنچه بزرگ نزه با قریب باشد که نیه در برخصم صب رکن خیت و آهن
از فنون با است **فصل دوم در کان آن** کان آهن بسیار است ثبت
فرنگستان و در اکثر بلاد واقع است و بلارک شاهی در دو مصاف در هند و بلارک
در فارس می سازند و طریق آب دادن بلارک هندی آن است فرار
گل سرخ با سرگین گاو با قدری نمک در زاج سرخ را مانند و بر جنس تیغ
طلا کنند و تیغ بر آتش مستانند و آن جانب او بر قطعه نمد نرم نهند
تا آب بیکره **فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن** آهن فرنگی سفید نرم
نرم اندام بهترین اقسام است و شمشیر از آن موازی بگذارد چنبار مصر

میا زرد و بلارک سفید هم اشرف انواع بلارک است بعد از آن
در مینا و بلارک چنانچه بواسطه آنکه چینی الشکل و کثیر الحجم است در آن
زمان احداث بسیاری بلارک هندی پدید آمدند و قیمت آن ...
لیکن چون اکثر از برونه بسیار خشک و سریع الانکسار بود عزت
و قیمت آن شرا کم ... ارباب وقوف و مهارت گفته اند در آهن نیکو
باید در صفت اندام بود و ... طبیع نباشد **فصل چهارم در خواص آهن**
آهن از جمیع فلزات انفع است تا غایتی که گفته اند در جمیع بلاد
تمام نشود و زنگ آهن را اکثر زعفران الحدید گویند معده های ضعیف را
تقویت کند و در بعض ادویه ها و صنعت کیمیا مستعمل است و چرک
آهن را که خبث الحدید گویند در مراهم جراحت را کمک اندازد
و نواسیر را نافع بود و در خارش اشرف معده را کمک کند و آبی که در آن
آهن گذارند از آبی که در ... بر کانها گذارند اخف و احسن باشد اگر قدری سفیداب
با روغن بر آهن طلا کنند آهن زنگ نگیرد و اگر میخی آهن گرم کنند چنانچه
سرخ شود و بر بیخ درختی کوبند آن درخت خشک شود اگرچه ... کلان بود

و اگر کمان

و اگر ... گرم بر آهن بمالند زود شکسته شود **باب هفتم در خارصینی**
در خارصینی خلاف است بعضی بر آنند و چنین روایت کرده اند در ...
چینی فلزی زرد و در رنگ غیر منطرق شبیه بسفید جوش است و در اکثر ...
گرم باشد و مزاج این جوهر بمزاج زر نزدیک است لیکن ...
بدلیل آنکه اگر با زر امتزاج یابد ... مذاب ...
و بعضی بر آنند در خارصینی فلزی گداخته شبیه ... است در ...
برخی میسازند و از آن انواع اسلحه میسازند و زخم آن اسلحه را مرض ...
عظیم است و گویند در مرز چین از خارصینی آینه چینی و جرس کبیر میسازند
در چمن متوجه بر آن جرس زنند صدای آن ... راه برند و آن
جرس را از سقف می آویزند و اعلام هنگام عبادت بر آن ... کنند
بعضی بر آنند در جرس مذکور از فلزات هفتگانه ترکیب میکنند
و اگر صاحب لقوه در آینه چینی نگاه کند شفا یابد و اگر جواهری در ...
... با خود دارند صرع و ام الصبیان را نافع بود و جهت ...
نافع بود و جهت ... دفع کند و اگر بر اطفال بندند در خطاب ترسند دفع

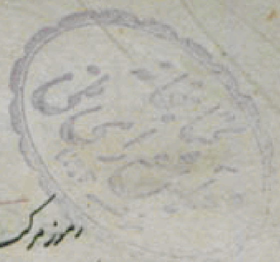
نکنند و بعضی بر آنند که در میان زابلستان و بختیاران سنگی است چنین
انرا بگدازند آهنی جوهری غیر منطرق شکننده برنگ قلعی ترشح کند آنرا قلعی
گویند و بعضی دیگر بر آنند که در زابلستان سنگی سیاه زرد فام است
آنرا بگدازند در قوالب مختلف میریزند و از آن تعویذها و مهرها و مانند
اینها میسازند و مثل آن بهم نرسد چنین ورود و جسمی بجوهری است و بعضی
گویند و رضاعی از صاعقه بر ریخته تکون می یابد از آن جمله در خبار
و خشر و مهلا صواعق کبریت جسمی شکل عمودی یافته شد در اکثر آن
در زمین فرو رفته بود و رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره بود و آن
جسم و شنها و کاردها ساخته شده و در آن ملاحی جسمی طولانی یافتند که
رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره بود و از آن اسبابی دلچه و در آن
و شمشیر ساخت یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر ملک بکرمان
داشت بارکیت ملک شمشیر بیج صغیر رسید تصور کرد که حکومت
شمشیر بران زد و نکات مقبلا ملک در خشم شد و شمشیر بسنگ نو
پاره شد روز دیگر احتیاط کرد شمشیر از سنگ کنده شده بود سنگی لاشطه

خفت دران د

خفت وزن و صدمت تیغ قطعه از یکدیگر جدا شده بود به اندک باری از
یکدیگر جدا شده ملک از شکستن تیغ تأسف بسیار خورد پاره‌ها فصل کرد آن
تیغ بر صمصام شهرت یافت از ثقات مرویست در مسجد ادینه ازد
بیل جسمی قلیل الحجم کثیر الوزن مشاهده است و برحسب وزن آن اضعاف
باشد و بعضی وزن آن جسم از سیاری روایت بدان باشد الله
رنگی سیاه که میان رنگ آهن و نقره و بعضی دیگر در روایت بدان
مائل سیاه اند سیاه فام است و این جسم از غایت صلابت
همینطور شکست و به نهیب به آن همینطور یافت چنانچه صدائی
خواست پاره از آن جدا کند آن جسم گرم کرد و بر نیه گرم شده از کسی
از ده ذراع ساخته نمی توانست رفت و صاف از آن هر که نام او بر آن جزء سینه
بر حمیت و تقلیف بسیار نوشته‌اند و اکابر و اشراف از دور بر آن
در هند نشکره زر داشت در ازدبیل کرد این جسم در آنجا بود علام
نیب در ازکی حاصل شده و ضاربی از ملوبات عجب روایت فایده
بدر مرکب از فلزات و سبب ... آن با یکدیگر فصل ... در ربح ... از آن

سفیداب و توتیا و مس بر ده ترکیب می کنند و در ابتدا در حدوث
لب آن زر زرد در و شت است بعد از آن چند برنج زردی می تیز آن می کنند
تا به رنگ مس باز ما بسته و اگر خواهند رنگ آن باقی ماند هر چند
گاه توتیا بآن مزج نمایند و اقسام برنج بسیار است و بهترین اقسام
برنج اندلسی و شامی است و بر گلکت چهار رنگ هیچ روی ندارد و از کوزه های که از خبر
از زر و سیم برنج یکی از برنج لطیف تر است فصل دوم در سفیده روی
و اقلاس و زی صفر که سفیده ترکیب صفر از کانس و رصاص است و بالجمله
لکنه السب آن اکثر نرم اند از است صفر و از امتزاج اسب آن حاصل می شود که بر
السوسه است بر [illegible] روی از برنج نرمی نسبت و یکی کانس و رصاص [illegible] جمله
صفر تند از یکدیگر جدا شمار کو و سبب ترکیب برنج و سفیده روی از آن
بود و چنین حاکم ظالم که نبیر الحجاج حجاج حاکم که در عراق و فارس ادهم
زر و سیم [illegible] زر و آنچه لب زر بشکنند زیرکان خود دان جهت مشعان
برنج و سفیده روی ترکیب نمود فصل سیم در روی و اقلاتان سفیده
ترکیب تال از اسرب و کال است و تقلقل زایه ندارد بلکه احسن در زیل

جمع ترکیب است و در آتش تاب بسیار ندارد و از آن او انها و بیک گرم آید
و اشکال انبهای می [illegible] زر و [illegible] از نالنه سهولت
از یکدیگر جدا نمی شوند که از بعض حکمت برسیده اند در سبب [illegible]
و کانس از یکدیگر جدا توان کرد و کانس و رصاص نتوان در [illegible] گفته اند
در بواسطه آنکه رصاص و کانس مربی تربیت سعد اکبر و سعد اصغر اند مناسبت
میانه ایشان است چنین یکدیگر آمیخته اند از هم جدا نمی شود و اسرب
و کانس مربا بر تربیت نحس اکبر و سعد اصغر اند و مناسبتی چندان میان
ایشان نیست از این جهت از یکدیگر جدا می شوند فصل چهارم در دروده ترکیب
دارد از سفیده روی و رشته روی کانس و برنجت و از آن انواع ادوات
مس زرد و عزتی چندان ندارد فصل پنجم در طالیقون و صفت آن اصلی
طالیقون یکی مس است و بعض فلزات داروها به آن آمیخته اند
اگر تجربه از طالیقون جراحت کنند جراحت التیام نیابد و اگر بسیار
در خرب کرده باشند محی کنند دیگر بار بر بنایه و در اشنه طالیقون نگوید
چشم را زیان رسد و اگر زایه لگاه کنند قوه باصره تباه کنند فصل ششم



رموز مرکب از فلزات غیر مذکورات بسیار است و ما در این مختصر بود
مرکب دیگر اختصار کنیم یکی سیم سوخته و ترکیب آن از سیم و نقره و گوگرد
و از برای رنگ سیاه زرکشی است و در نقاشیها مستعمل است دیگر
هفت جوش و او مرکب از فلزات است **فصل هشتم در نسبت فلزات**
با یکدیگر مقداری معین و آن مقدار از زر صد مثقال بود و از سیم [illegible]
و یک مثقال و دو دانگ و نسوی و از اسرب پنجاه و نه مثقال و دو دانگ و نیم و از سیم
پنجاه و چهار مثقال و نیم و از مس چهل و شش مثقال و دو دانگ و از
برنج چهل مثقال و از آهن چهل مثقال و نیم و [illegible] و از قلعی سی و هفت مثقال
و نیم والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تم هذه الرساله الشریفه
الصدریه المسمی بگوهرنامه السلطانی

فی ۱۰ محرم الحرام ۱۲۹۲